

انتخابات ۸۰

چرا خاتمی؟!

گفتگو با مهندس میثمی

■ به عنوان نخستین پرسش مهم‌ترین عوامل پیروزی جریان اصلاح‌طلبی و آقای خاتمی در دوم خرداد و پس از آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ به نظر من مهم‌ترین عوامل پیروزی دوم خرداد بدون در نظر گرفتن ترتیب اهمیت آن به شرح زیر است:

۱. متانت نیروها

وجه امتیاز حرکت دوم خرداد ۷۶ متانت نیروها بود که هر چه آن‌ها را حذف کردند، صبوری خویش را از دست ندادند و حرکتهای مناسب دیگری را پی‌گیری کردند. به همین دلیل در حرکت دوم خرداد نیروها حفظ شدند و آن جناح‌هایی که جو را مخدوش کرده و می‌خواستند قاعده بازی قانون‌گرایی را برهم بزنند، موفق نشدند. این جریان‌ها خیلی مایل‌اند که نیروهای محذوف دست به اسلحه بزنند تا آن‌ها را سرکوب کنند. به ویژه آن که طیف‌هایی از آن‌ها متعلق به جریانی هستند که اساساً انقلاب را قبول ندارند و نسبت به تمام جریان‌های طرفدار انقلاب کینه دارند و بعد از انقلاب نیز در تیز کردن آتش اختلاف میان جریان‌های منازع نقش فعالی را ایفا کردند، چرا که در واقع از هر طرف نیرویی حذف می‌گردید به سود آن‌ها بود. آن‌ها با همین انگیزه تلاش می‌کردند نیروهای سیاسی متانت خود را از دست بدهند تا جناح مقابل را تحریک به سرکوب کنند و خود آن‌ها نیز آتش اختلاف را تیزتر نمایند.

۲. بالندگی دوم خرداد و نعل وارونه

خیلی‌ها به عدد دوم خرداد تکیه می‌کنند، ولی من یک عامل بالنده را در آن می‌بینم. اگر فاصله ۱۰ ساله از ۶۶ تا ۷۶ را مقایسه کنیم، می‌بینیم در سال ۶۶ نیروهایی در برابر امام صف‌آرایی کردند، که در مقابل، امام اسلام آمریکایی و اسلام محمدی (ص) را مطرح کردند و بعد انشعاب روحانیون مبارز از روحانیت مبارز و مسایل بعد از آن پیش آمد. همان نیروهایی که در سال ۶۶ در آرایش قوا در برابر امام صف کشیدند، در دوم خرداد ۷۶ نیز در برابر آقای خاتمی صف‌آرایی کردند که این مسئله جای تأمل و تحقیق بسیار دارد. هر چند که عوامل «نگران از آینده» یا «مایوس از آینده» سعی داشتند جریان آقای خاتمی را یک جریان آمریکایی بنامند، ولی قضیه برعکس بود و یک Revers Psychology «نعل وارونه» بود و می‌خواستند جریان ایشان را



در تاریخچه ۹۰ ساله نفت دیده‌ایم که همواره نظام اقتصادی متکی بر نفت و استبداد با هم موازی بوده‌اند، شرکت‌های نفتی جایی می‌روند که آزادی از «قاعده» نباشد. این‌ها انحصارات هستند سعی این‌ها این است که جلوی آزادی‌ها را بگیرند. کما این‌که پیام‌هایی از اطراف خلیج فارس به ما می‌رسد که جلوی توسعه سیاسی باید گرفته شود.

مدل آقای خاتمی، مدل جدیدی از توسعه است که خاص خود خاتمی است و نمی‌توان آن را شبیه مدل مصدق یا اربکان یا جبهه نجات دانست. ایشان مدل خودشان را به نظر من در مراسم تحلیف در مجلس شورای اسلامی مطرح کردند.

مخدوش کنند.

۳. شعار اصیل قانون‌گرایی

این شعار، هم شعاری استراتژیک و هم سیاسی و تاکتیکی بود. قانون‌گرایی شعاری فوق‌العاده موفق بود. به این دلیل شعاری استراتژیک بود که قبل از دوم خرداد ما سه نظام مشخص داشتیم: نظام «مرجعیت و روحانیت»، نظام «قانون اساسی» و نظام «فوق قانون اساسی». این سه نظام در نقطه عطف دوم خرداد می‌رفت که به یک نظام قانونی تبدیل شود و بعد از سال‌ها داشتیم طعم یک جامعیت و Integrity کامل را در ایران می‌چشیدیم. مراجع و روحانیت به دلیل خشونت‌ها به این نتیجه رسیده بودند که قانون‌گرایی شعار خوبی است. به لحاظ ایدئولوژیک نیز قبلاً تضاد «مشروع - مشروطه» مطرح بود ولی این بار داشتند به مزایای قانون‌گرایی می‌رسیدند. در مورد جریان فوق قانون هم آقای خاتمی مطرح کردند که تنها راه دفاع از ولایت فقیه خود قانون اساسی است، چون اگر مسئله را از دیدگاه فقهی بررسی کنیم، اختلاف بین فقها الی ماشاءالله است و هر فقیهی نظری دارد. تنها راه دفاع از ولایت فقیه که به حفظ استقلال و امنیت مان هم منجر شود، دفاع قانونی از ولایت فقیه است؛ یعنی آن‌گونه که ولایت فقیه در قانون آمده و اختیاراتی که در قانون دارد، بنابراین این سه نظام تبدیل شدند به یک نظام و این یک رجحان استراتژیکی بود که مردم در دوم خرداد پیدا کردند.

۴. عامل اجتماعی

از عوامل دیگری که مطرح بود و من آن را عامل اجتماعی می‌نامم، حضور زنان و جوانان است. دو طبقه یا دو طیف یا دو نیرو وجود دارند؛ یکی زنان و یکی جوانان. این‌ها لشکریانی بودند که به خوبی دیده نمی‌شدند: «جنودا لن تروها». شکوه دوم خرداد تا حد زیادی مدیون حضور این دو نیرو بود و وقتی که پرشکوه شد، دیگر امکان تقلب نبود. با این‌که عده‌ای گفتند تقلب نباید شود، ولی اگر این شکوه نبود و این سیل توده‌ها به سوی صندوق‌ها نمی‌آمدند، باز امکان تقلب بود، ولی جریان آن قدر چشمگیر بود که اصلاً نمی‌شد آن را نادیده گرفت و تقلب کرد.

۵. صداقت شخص آقای خاتمی

آقای خاتمی به چیزهایی که می‌گفت اعتقاد داشت؛ وفادار بود و وفادار هم ماند، تاحدی که من یکی از دلایل پیروزی ۲۹ بهمن را در سرمقاله شماره ۵ چشم‌انداز (خرداد و تیر ۷۹) «نهاده شدن صداقت در ایران» نام نهادم.

■ ارزیابی شما در مورد اصلی‌ترین عامل (عامل جوهری) که بیش‌ترین نقش را در پیروزی آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان داشت چیست؟

□ به نظر من عامل جوهری، مخوری و اصلی و هسته اصلاحات همان شعار «احیای قانون اساسی» یا به تعبیری شعار «قانون‌گرایی» بود. چون اولاً قانون اساسی، ثمره و مانیفست انقلاب است، ثانیاً ثمره خون شهداست. ثالثاً

وقتی شعار قانون‌گرایی به میان می‌آید، خشونت حذف می‌شود. آزادی‌هایی که در قانون اساسی وجود دارد، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب، ممنوعیت مطلق شکنجه و... این‌ها همه انگیزه‌ای بود که نیروها را از جمله کسانی که از خشونت رنج برده بودند به میدان بکشاند. قانون‌گرایی همچنین یک شعار تاکتیکی هم بود. در واقع «نه» بود به کلیه خشونت‌هایی که قبل از دوم خرداد وجود داشت و «نه» بود به یک‌سری عوامل مرموز؛ «نه» بود به عده‌ای که نفس قانون‌گرایی را قبول ندارند؛ «نه» بود به کسانی که شعار قانون می‌دهند؛ اما به قانون قسم نخورده‌اند و...

شعار قانون‌گرایی شعاری مکتبی هم بود. حتی در سالگرد خرداد ۷۶ در دوم خرداد ۷۷ در دانشگاه آقای خاتمی گفتند هر کس قرائت خاصی از دوم خرداد دارد، ولی قرائتی که من دارم قانون‌گرایی است، چرا که همه مخالفین

ثمره اجماع همه ملت ایران است و مردم ایران به آن رأی داده‌اند و رابعاً رهبر انقلاب و ۴۵ مجتهد جامع‌الشرایط و همچنین بسیاری از اندیشمندان و اسلام‌شناسان و مبارزین و نخبه‌های ایران آن را امضا کرده‌اند. خامساً این که یک شعار اثباتی است که مبشر نظام و انقلاب و تداوم و احیای انقلاب است. با توجه به این که «نه» هم در خود نهفته دارد؛ «نه» به خشونت‌هایی که وجود داشته است؛ «نه» به نقض مواردی که در قانون اساسی ممنوع شده است. «نه» به مطلق شکنجه، نه به از بین بردن آزادی‌ها. مثلاً در قانون اساسی گفته شده است که به قیمت استقلال هم نمی‌شود آزادی‌ها را از بین برد و به بهانه آزادی هم نمی‌شود استقلال را مخدوش کرد. «نه»‌هایی که در قانون اساسی آمده است، خیلی زیاد است.

من قبول ندارم که دوم خرداد صرفاً «نه» بود، در واقع یک ویژگی اثباتی هم داشت به نام قانون‌گرایی. «نه»‌ها هم در جامعه آزادی‌ها و ممنوعیت‌های مصرح در قانون اساسی آمده است. خود آقای خاتمی هم در یکی از سخنرانی‌هایشان گفتند که هسته اصلاحات احیای قانون اساسی است. حالا آن‌هایی که می‌گویند ایشان اصلاحات آمریکایی دارند واقعاً باید توبه کنند، این حرف اصلاً با ویژگی پایدار حرکت آقای خاتمی نمی‌خواند.

■ ما در دوران مبارزات انتخاباتی و همچنین بعد از پیروزی دیدیم که آقای خاتمی شعار و برنامه‌هایی را مطرح کردند.

الان بعد از گذشت چهار سال ضروری است که بازگشتی و نگرشی به عملکرد ایشان و میزان موفقیت در تحقق شعارها و برنامه‌هایشان داشته باشیم. نظر شما در خصوص برنامه و شعارهای ایشان و نیز ارزیابی شما از میزان موفقیت ایشان در طی چهار سال گذشته چیست؟ □ به نظر من اگر بخواهیم یک تقسیم‌بندی کلی بکنیم، در وجه پیشرفت کار در برنامه‌های آقای خاتمی، دو وجه توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی دیده می‌شود. یک بحثی هم در موضوع تقدم توسعه سیاسی بر اقتصاد یا برعکس وجود دارد که من در اولین مصاحبه‌هایی که در دوران ریاست جمهوری ایشان کردم گفتم که باید بحث اولویت مطرح شود، اولویت توسعه سیاسی بر اقتصادی. وقتی اولویت باشد یعنی توسعه اقتصادی هم به بهترین وجهی در دل توسعه سیاسی حل می‌شود. به نظر من آقای خاتمی این اولویت را هم در نظر داشت و توسعه اقتصادی مورد نظرشان را هم به بهترین وجهی در دل توسعه سیاسی مطرح کرد. من ابتدا توضیحی در این خصوص می‌دهم و آن‌گاه نقد خود را هم خواهم گفت.

ببینید وجوه بارز توسعه سیاسی ایشان به مشارکت طلبیدن مردم بود. آوردن مردم به صحنه و حاکمیت آن‌ها و احیای روح قانون اساسی، آزادی مطبوعات از کارهای ایشان در این زمینه بود. مطبوعات، مرجعیت جدیدی شدند و احزاب جان گرفتند. تشکل‌های زیادی ایجاد شد و فضای مملکت دگرگون شد. بنابراین در توسعه سیاسی کسی شک ندارد، آن‌ها هم که

می‌گویند توسعه اقتصادی مقدم است، قبول دارند که توسعه سیاسی انجام گرفته است. آقای خاتمی دیدگاهش این بود که اگر توسعه اقتصادی بخواهد انجام شود، یک «نقطه‌خیز» (take off point) دارد و این خیز را در سرمایه‌گذاری خارجی می‌دانست. جناح‌های مملکت هم روی این مسئله توافق داشتند، همه این‌ها قبول داشتند که از طریق سرمایه‌گذاری خارجی می‌توان به توسعه رسید. این‌ها استدلال‌شان این بود که بی‌کاری در مملکت فلج‌کننده است و در سال‌های ریاست جمهوری آقای خاتمی هم به اوج خودش می‌رسد و البته تقصیر ایشان هم نیست و برای ایجاد هر اشتغال هم ۱۰ الی ۱۲ میلیون تومان سرمایه‌گذاری لازم است. سرمایه داخلی که نمی‌شود، بنابراین بیش‌تر باید سرمایه‌گذاری خارجی بشود. این هدف اقتصادی بوده و توسعه اقتصادی از این‌جا باید شروع شود و همه جناح‌ها هم روی این توافق دارند؛ آیت‌الله جنتی هم در این خطبه آخر گفتند بی‌کاری فلج‌کننده است، اشتغال لازم است. برای اشتغال، سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی لازم است و باید سرمایه‌گذاری و سود مشروع تأمین بشود و امنیت هم برای سرمایه‌گذاری به وجود بیاید.

با توجه به هدف و روش تعیین شده و وحدت همه جناح‌ها بر روی آن، عملکرد آقای خاتمی نشان می‌دهد که ایشان در این مورد موفق بوده است. هدف از مصاحبه ایشان با CNN هم این نبود که با آمریکا مذاکره کند، چرا که گفت دیوار

بی‌اعتمادی بسیار بلند است و چندین سال طول می‌کشد این دیوار از بین برود و دیدیم که همین‌طور هم هست. هدف از آن مصاحبه مخاطب قرار دادن توده‌های آمریکایی بود که اهرمی بشوند و روی مدیریت سیاسی آمریکا فشار بیاورند که تحریم‌های ثانویه لغو شود و آمریکا بگذارد اروپا در ایران سرمایه‌گذاری کند که در این بخش موفق شد. تحریم‌های توتال و شل لغو شدند و قراردادهای نفتی امضا شد (با توجه به این که شل ۱۶ میلیارد دلار در آمریکا سرمایه ثابت دارد) سیل سرمایه‌های غربی به ایران سرازیر شد. اعتماد و اعتباری که آقای خاتمی در خارج برای ایران ایجاد کرد، حتی برای کارخانجات و تجار مستقل، مشهود است که می‌گویند هر جا برویم به ما وام داده، جنس ما را می‌خرند و مواد می‌دهند. این چنین رونقی در مملکت به وجود آمده است. البته اگر ریشه‌های برخورد کنیم آقای خاتمی ریشه را این مسئله تشخیص دادند و موفق هم بودند و کسانی هم که در این مدت به ایشان انتقاد می‌کنند که در اقتصاد فعال نبودید ایشان می‌گویند باید صبر کرد تا این سرمایه‌گذاری‌ها به ثمر بنشینند تا اشتغال ایجاد شود.

هر چند من خودم به این دیدگاه انتقاد دارم و در شماره ۷ نشریه چشم‌انداز تحت عنوان «با سرمایه‌گذاری خارجی به کجا می‌رویم؟» نظرم را گفته‌ام که راه حل بی‌کاری سرمایه‌گذاری خارجی نیست. من نظرم این است که این تشخیص که سرمایه‌گذاری خارجی بی‌کاری دایم‌التزاید و فلج‌کننده را حل می‌کند، درست نیست، ولی با توجه به این که همه جناح‌ها به این رسیده‌اند،

به نظر من شعار تجدیدنظر در قانون اساسی، حتی به عنوان یک شعار استراتژیک نیز نباید مطرح شود، همانطور که آقای خاتمی گفتند در شرایط فعلی شعار تجدیدنظر یک خیانت است.

بنابر این چه جای نقد آقای خاتمی است؟ اگر من نقد می‌کنم از منظر دیگری است. معتمد پس از این تجربه به این نتیجه خواهند رسید که سرمایه‌گذاری خارجی در این شرایط و با این تعریف‌هایی که می‌کنند نمی‌تواند بی‌کاری را حل کند. در شرایطی که کارخانجات داخل دارند تعطیل می‌شوند؛ مهاجرت از روستاها به شهرها در حال انجام است؛ این امید که سرمایه‌گذاری خارجی با تکنولوژی پیشرفته - که اتوماسیون است و کاربر نیست - معضل بی‌کاری را حل می‌کند، توقع بی‌جایی است.

اما وقتی تقریباً هر سه جناح سیاسی کشور، هم سرمایه‌گذاری اروپا را قبول دارند، هم قراردادهای نفتی را قبول دارند، هم برنامه سوم و هم خصوصی کردن کارخانجات و... نباید به آقای خاتمی ایراد بگیرند.

■ شما ضمن بیان برنامه‌ها از منظر جناح‌ها و وحدتی که جناح‌ها در خصوص برنامه‌ها و توسعه داشتند عملکرد آقای خاتمی را مثبت و موفق ارزیابی کردید. مستقل از خواست جناح‌ها، از منظر خودتان موفقیت و عملکرد آقای خاتمی را چگونه می‌بینید؟

□ همان گونه که گفتیم اگر نقطه خیز اقتصادی را سرمایه‌گذاری خارجی بدانیم، بنده این را قبول ندارم و در شماره ۷ چشم‌انداز هم دلایل این امر را به تفصیل گفته‌ام. زمانه صحت این استدلال را معلوم خواهد کرد. دلیل اثباتی من همان نامه آقای مهندس سبحانی است که به آقای خاتمی در اوآن ریاست جمهوری‌شان نوشت و مورد اصلی آن نامه این بود که اگر بخواهد جامعه مدنی تضمین شود و ضمانتی پیدا کند، ایشان باید سرمایه‌داری ملی را سامان‌دهی کنند و به وضعیت نابسامان کارخانجات ملی، تجارت ملی و سرمایه‌داری ملی برسند و این وضعی که الان همه کارخانجات در حال تعطیل شدن است نباشد. به عنوان مثال کارخانه زاینده‌رود در اصفهان که ۱۵۰۰ نفر کارگر داشت به ۳ میلیارد تومان خریداری شد و تجهیزات آن فروخته شد و کارگرها باز خرید شدند و بعد زمین آن به قیمت ۱۱ میلیارد تومان فروش رفت. این بلایی است که بر سر کارخانجات دارد می‌آید، در حالی که مقام رهبری شعار اشتغال مولد می‌دهند، ما می‌بینیم که مثلاً این‌جا کارگرها بی‌کار می‌شوند و تولید می‌خواهد. مقام رهبری می‌گویند ثروت‌های بادآورده نباشد، آن وقت از یک کارخانه ۸ میلیارد تومان در مدت کم سود می‌برند؛ هم تولید از بین می‌رود و هم کارگر بی‌کار می‌شود و هم ثروت‌های بادآورده ایجاد می‌شود. باید به این موضوع رسیدگی کنند. حداقل جلوی مهاجرت روستایی به شهر را بگیرند، (مثلاً با تنظیم قیمت محصولات کشاورزی و...) به هر حال در یک کلمه سامان‌دهی صنایع و کارخانجات ملی باید به طور جدی انجام بشود. کارخانجات دولتی را هم از آن‌جا که دولت متکی به آرای مردم و ملی است، کارخانه‌های ملی و سرمایه‌داری ملی می‌دانم. باید به وضع این‌ها رسیدگی کرد، به ثمن بخش فروختن و این‌بلا را سر کارخانه‌ها آوردن درست نیست. در تاریخچه ۹۰ ساله نفت دیده‌ایم که همواره نفت و استبداد با هم موازی بوده‌اند، شرکت‌های نفتی جایی می‌روند که آزادی از «قاعده» نباشد. این‌ها انحصارات هستند؛ سعی این‌ها این است که جلوی آزادی‌ها را بگیرند. کما این‌که پیام‌هایی از اطراف خلیج فارس به ما می‌رسد که جلوی توسعه سیاسی باید گرفته شود، چرا که امنیت نفتی کمپانی‌ها را در شیخ‌نشین‌ها و کشورهای خلیج مخدوش و تهدید می‌کند.

آقای خاتمی می‌گویند مشکل اصلی اقتصاد ما اعتیاد مزمن به درآمد نفت است که در واقع درآمد هم نیست، انتقال ثروت است. در این زمینه تنها کاری که شده است. ایجاد صندوق سرمایه‌گذاری است و گام دیگری برداشته نشده است. استراتژی نفتی ما عمدتاً در استراتژی رقابتی، ضدی و یا قیاسی با عربستان است و هنوز به یک استراتژی کاملاً ملی نفتی دست نیافته‌ایم.

■ به نظر می‌رسد عملکرد چهار سال گذشته آقای خاتمی براساس یک الگو و مدل جدید از توسعه انجام شده است. به نظر شما این مدل یا الگو با کدام یک از الگوهای شناخته شده نظیر الگوی مرحوم مصدق یا در دوران اخیر الگوی اربکان در ترکیه یا عباس مدنی در الجزایر و... شباهت دارد؟

□ سؤال خوبی است. البته الگوهای مصدق، جبهه نجات الجزایر و حزب رفاه اربکان همه از یک وجه مشترک برخوردار بودند و آن این که آرای مردم را به دنبال داشتند. آن‌ها از راه دمکراتیک و قانونی به این آراء رسیده بودند، از راه خشونت و اسلحه نرفته بودند و از دل خود نظام آمده بودند. این وجه مشترک را همه آن‌ها داشته‌اند. وجوه مشترک دیگری هم هست. البته در این‌جا لازم است این نکته را تذکر دهم که وقتی انسان می‌خواهد مثال تاریخی بزند، مثال در یک وجوهی ویژگی‌هایی دارد که هم انسان را نزدیک و هم دور می‌کند؛ نباید قیاس شود؛ به عبارتی در مثل مناقشه نیست به اجمال



می‌خواهم بگویم مدل آقای خاتمی، مدل جدیدی از توسعه است که خاص خود خاتمی است و نمی‌توان آن را شبیه مدل مصدق یا اربکان یا جبهه نجات دانست. ایشان مدل خودشان را به نظر من در مراسم تحلیف در مجلس شورای اسلامی مطرح کردند. این مدل از پنج عنصر تشکیل می‌شود. عنصر اول وحی محمدی (ص) (قرآن)، عنصر دوم اجتهاد شیعی، عنصر سوم نقش زمان در احکام، چهارم مطلق نبودن برداشت‌ها و پنجم احیای قانون اساسی، ثمره انقلاب و ثمره خون شهدا به عنوان بستر تحقق چهار عنصر فوق.

عنصر اول که اسلامیت و قرآن است. اجتهاد شیعی، تعقل را در بستر زمان و مکان می‌رساند و نقش زمان و مکان در احکام همان نوآفرینی‌هایی است که مرحوم امام و آیت‌الله طالقانی مطرح کردند. برداشت‌ها هم مطلق نیست یعنی دگماتیسم و جمود و خشونت هم در این برنامه نیست و در نهایت، همه این‌ها هم در احیای قانون اساسی قابل دستیابی است. ویژگی این الگو این است که اگر سرکوب هم بشود، یک اندیشه است و می‌تواند ترمیم و بازسازی شود و بالقوه و بالفعل می‌تواند کادرسازی کند و باز تولید شود و هرچه بیش‌تر سرکوب شود، بیش‌تر احیا خواهد شد. کسانی هم که با کودتای خزنده و تفکر نظامی بخواهند به این مدل حمله کنند بدانند این مدل بیش‌تر جلا پیدا کرده و صیقل می‌یابد.

اگر در ایران، سیاست‌ها علم اولویت‌ها بگیریم، مصدق اولویت را ملی کردن نفت دید - و یکی از مؤلفه‌های نهضت ملی ایران همین بود - و آقای خاتمی اولویت را به ملی کردن اطلاعات داد. کارهایی که در وزارت اطلاعات شد به نظر من از ملی کردن نفت خیلی عمیق‌تر بود. انسان وقتی روی یک مسئله اصلی دست می‌گذارد، مشکلاتی را هم به بار می‌آورد که این مشکلات را بالاخره مردم باید تحمل کنند. دو الگوی یاد شده از این وجه هم خیلی شبیه به هم هستند، ولی در مجموع می‌خواهم بگویم مدل خاتمی یک مدل خاص است؛ مزیت‌هایی دارد که دیگر مدل‌ها ندارند؛ البته با تأکید مجدد بر این که حاکمیت ایران با ژنرال‌یسم ترکیه و یا الجزایر و سلطنت شاه مقایسه نشود.

تمام حرف‌های ایدئولوژیک آقای خاتمی در این مدت، در چارچوب همین الگو بوده است؛ مثلاً ایمان نو شونده یا این که دین با قانون دو قطبی کاذبی را تشکیل نمی‌دهند و دین و قانون از همدیگر تفکیک‌ناپذیر هستند. این که آزادی و دین ضد هم نیستند و تفکیک‌ناپذیر هستند و این که علم و دین تفکیک‌ناپذیر هستند. ایشان همه این دو قطبی‌های کاذبی را که برای ما ایجاد کرده بودند حل کرد. تعبیری که از آزادی دارد این است که خداوند می‌فرماید سرنوشت هر کسی را خودش باید رقم بزند و یا هر ملتی سرنوشتش را خودش رقم بزند. به همین دلیل است که امیر عبدالله ولیعهد عربستان می‌گوید آقای خاتمی در چارچوب یک انسجام فلسفی عمیق است که نمی‌خواهد در کشور ما دخالت کند و می‌خواهد که ما سرنوشت‌مان را به دست خود رقم بزنیم و به این ترتیب، اعتماد بیش‌تری به ایشان پیدا کرده است. آقای خاتمی همه این برداشت‌ها و برنامه‌ها را از این الگوی پنج‌عنصری خودشان استخراج کرده‌اند. خلاصه یکی از برنامه‌های ایشان این بود که نه تنها طبل دو قطبی‌های کاذب را به صدا درنیاروند بلکه در حال حل کردن این دو قطبی‌ها کاذب در راستای مدل خودشان هستند که امیدواریم خدا کمکشان کند.

■ نام آقای خاتمی از همان روز اول با اصلاحات و توسعه سیاسی همراه بوده است. شما بحث کسانی را که اصلاحات آقای خاتمی را با اصلاحات آمریکایی یکی می‌دانند و آن را متهم به آمریکایی بودن می‌کنند بیان کردید، می‌خواستیم نظر خود را در این مورد بیش‌تر توضیح دهیم. آیا اصلاحات آقای خاتمی - که الان جریان دارد - نوعی الگو برداری از اصلاحات غربی و آمریکایی است یا جوشیده از متن انقلاب بوده است؟ اساساً مرزهای این اصلاح طلبی با اصلاحات آمریکایی چیست؟

□ سؤال خوبی است. همان گونه که گفتیم هسته اصلی اصلاحات احیای قانون اساسی است؛ قانون اساسی که جوشیده از متن انقلاب است و ثمره انقلاب است و ثمره خون شهداست و به عبارتی مانیفست نظام است. وقتی که هسته اصلی اصلاحات احیای قانون اساسی است، نمی‌شود گفت که این اصلاحات آمریکایی است، مگر این که قانون اساسی را قانون اساسی

اعتماد و اعتباری که آقای خاتمی در خارج برای ایران ایجاد کرد، حتی برای کارخانجات و تجار مستقل، مشهود است که می‌گویند هر جا برویم به ما وام داده، جنس ما را می‌خرند و مواد می‌دهند.

آمریکایی بدانیم. مشروعیت قانون اساسی را امام و مراجع دیگر تأیید کرده‌اند و به تأیید مردم رسیده است. این اصلاحات یک اصلاحات اصیل و بومی است و حتی سعی شده است سرمایه‌گذاری خارج و قراردادهای نفتی هم به صورت بیع متقابل باشد که با قانون اساسی تضاد آشکاری نداشته باشد. حتی اگر راست جهانی هم بخواهد به ایران بیاید، باید از فیلتر این قانون اساسی بگذرد و مصلحت قانونی و مردمی رعایت شود.

مسئله ظریفی که هست و ممکن است مشتبه شود این است که آقای خاتمی دیدگاه‌های خاصی نسبت به غرب دارد. بالاخره غرب هم یکدست و یکپارچه نیست. به نظر من غرب دو وجه دارد: یکی وجه دانشگاهی و وجه تکنولوژیک غرب و دستاوردهای دانشگاه‌های غرب که این‌ها دستاوردهای بشری است. وجه دیگر غرب، وجه مافیایی و وجه استعماری است که بیش‌تر در کمپانی‌های نفت و اسلحه و اخیراً مافیای مواد مخدر و... خود را نشان می‌دهد و بدیهی است که آقای خاتمی در این وجه نمی‌گنجد. اما ایشان غرب را یکدست هم نمی‌بیند، دستاوردهای بشری و علمی غرب را هم می‌بیند. اما بعضی فکر می‌کنند که ایشان غرب را یکپارچه قبول دارد که این مدت - نزدیک به چهار سال که از ریاست جمهوری ایشان می‌گذرد - ما شاهد بودیم که با وجه مافیایی غرب، تضادهای بنیادی و راهبردی دارد. حتی من معتقدم که آمریکایی‌ها کارشکنی‌های زیادی برای جلوگیری از اجرای برنامه‌های ایشان کردند و ما نبایستی گول مواضع ظاهری آمریکا را بخوریم، آن‌ها آدم‌های سیاستمدار و با تجربه‌ای هستند و خطا اصلی‌شان هم در ایران ایجاد بحران است. اگر کلیتاً یک نفر را تأیید کند، برخی اصل را بر صداقت او

می‌گذارند و می‌گویند ارتباط برقرار شده و اصلاحات آمریکایی است. در حالی که این یک کار تفضیلی می‌طلبد و من فقط می‌خواهم سرپل‌ها و رؤسوس را بگویم.

اولاً آقای خاتمی در مبارزات انتخاباتی‌شان گفتند ناوگان‌های آمریکایی باید از خلیج فارس بیرون بروند و این شوخی نبود بلکه یک شعار راهبردی بود، به طوری که مطبوعات آمریکایی نوشتند تضادی که غرب یا اصلاح‌طلب‌ها دارد یک تضاد راهبردی است - مثل خروج ناوگان‌ها از خلیج فارس - اما تضادی که آمریکا با محافظه‌کاران دارد یک تضاد اجتماعی - فرهنگی است و چندان راهبردی نیست. اخیراً آقای خاتمی در سخنرانی مجلس گفتند برنامه من و اصلاحاتی که به دنبالش بودم و شعار تشنج‌زدایی باعث شده که هزینه‌بقای ناوگان‌های آمریکایی در خلیج فارس خیلی بالا برود. یعنی آمریکا هیچ توجیهی برای نگهداری ناوگان‌هایش ندارد. ایران کانون‌های تشنج در منطقه را از بین برده است، برای مثال با عراق برخورد می‌کند و با شیخ

دیک چنی معاون بوش:

اراده خدا بر آن قرار گرفته

که کشورهای نفتی

دمکراسی

نداشته باشند.

نشین‌ها، عربستان و کویت رابطه خوبی پیدا کرده است. به طوری که مطبوعات غربی اصلاحاتی را که در بحرین در حال انجام است، یکی از ثمرات اصلاحات خاتمی می‌دانند. در بحرین، ۷۰۰ نفر از زندانیان سیاسی آزاد شده‌اند و تبعیدی‌ها دارند برمی‌گردند. تحولی شبیه انقلاب مشروطه در آن جا در جریان و در حال وقوع است و خب طبیعی است که کشورهای خلیج دلیلی برای پرداخت هزینه ناوگان‌های آمریکایی ندارند. آمریکایی‌ها باید خودشان هزینه ناوگان‌هایشان را بدهند و البته به دلیل حضورشان منقور می‌شوند.

سردمداران جناح محافظه‌کار یا راست یا جناح نگران از آینده، چنین شعاری ندادند. حتی در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی گفتند این ناوگان‌ها می‌آیند به خاطر اشغال کویت و بعد هم می‌روند و دیگر این مسئله بی‌گیری نشد، اما آقای خاتمی بی‌گیر بودند و در مصاحبه با CNN در مورد کودتای ۲۸ مرداد تصریح کردند و در مجلس هم درباره کودتای ۲۸ مرداد گفتند که منشاء تمام فسادها و سرکوب‌ها و خشونت‌ها را کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد می‌دانند و این یک مسئله بنیادی است. آمریکا اسناد کودتا را علی‌رغم قانون خودش تا به حال افشا نکرده است و می‌داند که با افشای این اسناد بر اساس اصول خود آمریکایی‌ها غرامت زیادی به ایران باید بپردازد. واقعاً انصاف بدیهیم که همه مطبوعات غرب نوشتند که آقای خاتمی، اولین مسئولی است که از شبکه ترانزیت مواد مخدر در ایران دارد پرده برداری می‌کند. آقای خاتمی غرب را به آزمایش کشاند و نشان داد که مافیای مواد مخدر اجازه نمی‌دهند هیچ کدام از کشورهای غربی جلوی ترانزیت مواد مخدر را بگیرند. این امر انسانی برای جوان‌های خود غرب هم خوب بود. غربی‌ها

رسماً هیچ کمکی نکردند و ماهواره‌های آمریکایی هیچ ردیایی از کاروان‌های مواد مخدر به ایران ندادند و واقعاً این مسئله آزمایش بزرگی برای غرب بود و بدین سان وجه مافیایی غرب افشا شد.

مسئله دیگر اعتقاد آقای خاتمی به دمکراسی است. ایشان به دمکراسی از قاعده معتقد است. گرچه دمکراسی در ایران از تأییدات امام شروع شد که مردم را به مشارکت طلبیدند و رأی دادن از سوی امام و دیگر مراجع و روحانیون، فریضه و پدیده‌ای مذهبی تلقی شد، اما این ۲۰ ساله باعث شد که دمکراسی در بین مردم نهادینه شود و در قاعده گسترده شود. دمکراسی از قاعده و بدون سر نخ در بالا، چیزی است که کمپانی‌های نفتی نمی‌پذیرند و در شیخ‌نشین‌ها و کشورهای سلطنتی یا امارات و... این را قبول ندارند، به طوری که مطبوعات غرب می‌نویسند که این مسئله نوعی صدور انقلاب دوم است که ایران هیچ نوع هزینه‌ای برای آن نمی‌پردازد و این هزینه‌ها متوجه غرب و پایگاه‌های آن می‌شوند. رو بنای غرب، ظاهراً دمکراسی است و نمی‌توانند با این امر درگیر شوند، اما دیک چنی معاون بوش در نیواورلئان گفت که اراده خدا بر آن قرار گرفته که کشورهای نفتی دمکراسی نداشته باشند. آن‌ها در این زمینه با خاتمی تضاد بنیادی دارند.

دیگر این که در تحلیل جامعه ایران از کودتای سیدضیاء و رضاخان به بعد می‌بینیم که مثلث نفت، اسلحه، سرکوب همیشه وجود داشته است. بول نفت تبدیل به اسلحه می‌شود برای سرکوب داخل یا منطقه و البته توضیح بیش‌تر این موضوع یک کار تفصیلی می‌طلبد. آقای خاتمی با شعار قانون‌گرایی و تشنج‌زدایی و با شعار گفتگوی تمدن‌ها به جای جنگ تمدن‌ها (روبارویی تمدن‌های هانتینگتون) دارند. این مثلث را می‌شکنند که ضرر بزرگی به کمپانی‌های اسلحه‌سازی و نفتی می‌زند و اتحاد این دو را باهم دچار مشکل می‌کند و به عدم سرکوب مردم منجر می‌شود. مثلاً آمریکا و انگلیس تصویب می‌کنند که عراق سرکوب شود. رادیو آزادی را هم به همین منظور تنظیم کردند و بودجه‌اش را هم تصویب کردند و رسماً هم اعلام کردند به اپوزیسیون عراق کمک مادی یا نظامی می‌کنند. اخیراً هم آقای حکیم رسماً اعتراف کرد که کمک‌هایی دریافت می‌کردیم و حالا خواهان کمک‌های بیش‌تری هستیم. با آمریکا مذاکره مستقیم هم می‌کنیم. ایشان خوشحال بود که آمریکا و انگلیس می‌خواهند رژیم عراق را سرنگون بکنند.

در چنین شرایطی آقای خاتمی ملاحظه می‌کند که آمریکا در خطمشی‌اش یک نقطه عطفی ایجاد می‌کند؛ تا به حال مهار دو جانبه ایران و عراق بود و هزینه‌اش را آمریکا می‌پرداخت، حالا می‌خواهد که به جای مهار دوجانبه، مقابله دوجانبه را مطرح کند. یعنی ملت و مملکت ما و عراق را به جان هم بیندازد. آقای خاتمی مخالف این مسئله است، به همین سبب، اسرا را آزاد کردند و روابط تشنج‌زدایی را مطرح کردند و وزیر خارجه ما اولین بار بعد از جنگ به عراق رفت. اما عده‌ای می‌گویند حالا که فشار روی عراق است، این فرصتی طلایی است تا ما غرامت جنگی بگیریم و مشکل مان را با عراق حل بکنیم، اما ایشان می‌گوید گرفتن غرامت، به تدریج ما را به سمت جنگ می‌کشاند. ایشان با این کار مخالف است و آمریکایی‌ها می‌گویند که این خطمشی دارای تضادی بنیادی با منافع غرب است و در حقیقت نیز این با وجه نظامی و میلیتاریستی و مافیایی غرب تضاد بنیادی دارد. یا وقتی که می‌گوید

مرض مزمن اقتصاد ما اعتماد به درآمد نفت است که این هم درآمد نیست و در واقع چپاول ثروت است، این کار مطرح کردن و برملا کردن و پرده برداری از یک مسئله بنیادی است.

نکته دیگر آن که به هر حال ایشان با توکل به خدا، قتل‌های زنجیره‌ای را مطرح کرد در حالی که در غرب چنین کاری نمی‌کنند؛ کندی را که ترور کردند، قاتلش اسوالد و قاتل قاتلش چک‌روبی را هم کشتند و پرونده بسته شد. به هر حال این یک سنت و بدعت حسنه و کار بی‌نظیری بود که بر اساس آن دستگاه اطلاعاتی که گروه‌های خودسر در آن باشند، بایستی محاکمه و پی‌گیری شود. این که بعضی مخالفین، اصلاحات آمریکایی را در مورد ایشان مطرح می‌کنند، اصلاً یک نعل وارونه (Reverse Psychology) است، یعنی چیزی که خودشان هستند به دیگری نسبت می‌دهند. نمونه‌اش این که آقای خاتمی در همدان سخنرانی کرد و گفت آن چه را که در کوی دانشگاه اتفاق افتاد منتظرش بودم. یعنی در پی‌گیری اصلاح وزارت اطلاعات منتظر چنین واقعه‌او واکنش‌هایی بودم. آن چه در کوی دانشگاه اتفاق افتاد، اعلام جنگ با دولت

علی‌رغم قولش، عملش خیلی سرکوب‌گرانه است یا روی همین سلاح‌های کشتار جمعی دائماً به ما فشار آورده است. در مسایل راهبردی دائماً این جور بوده است. یا مثلاً می‌بینیم در مجلس انگلستان ۲۰۰ نفر از نماینده‌ها در حمایت از رجوی، خاتمی را محکوم می‌کنند و می‌گویند ایشان اصلاح‌طلب نیست، ایشان خواهان تغییر این نظام نیست، چرا که ایشان گفته‌است هر گونه تجدیدنظر در قانون اساسی در این شرایط خیانت است و اصلاً او را دیگر اصلاح‌طلب نمی‌دانند.

در حالی که آقای خاتمی از آغاز عنوان کرد که احیای قانون اساسی سرلوحه کارش است.

آمریکایی‌ها مدل اصلاح‌طلبی در ایران را این گونه می‌پسندند که رفرا ندیم شود و نظام دینی برود. بنابراین آقای خاتمی را اصلاح‌طلب نمی‌دانند چون در کادر قانون اساسی می‌خواهد فعالیت کند. آمریکا نمی‌تواند حمایتش کند چون تأیید یک انقلاب و نظام است. نمونه دیگر این که خط اصلی استراتژیک آمریکا اسارت یا نبرد است و نمونه بارزش را هم در خلیج فارس دیدیم. همین

روش آمریکا بحران‌سازی است. جدیداً هم می‌خواهد جناح محافظه‌کار را شیر کند که به جان اصلاح‌طلب‌ها بیفتند! از وقتی که نقطه عطفی در سیاست خارجی آمریکا پیدا شده و جمهوری خواهان روی کار آمده‌اند و خط جدید و نفتی‌ها و نظامی‌ها دوباره حاکم شده، دو مرتبه تنش‌ها در داخل اوج می‌گیرد.

آقای پاول که وزیر خارجه شده است در جنگ خلیج، فرمانده نیروهای مسلح آمریکایی بود. ژنرال شوارتسکف فرمانده عملیات طوفان صحرا در آن زمان گفت هدف، از جنگ برقراری ثبات صد ساله‌ای برای نفت‌ارزان است. یعنی ارتش آمریکا و جناح نظامی آمده‌است برای ثبات نفت‌ارزان: «اتحاد نظامی‌ها و نفتی‌ها». آمده‌اند تا منطقه را سرکوب کنند. ابتدا دولت عراق را وادار می‌کنند برود داخل کویت، بعد هم بیرونش می‌کنند و بعد هم می‌گویند یا نبرد یا اسارت، صدام هم به دام جنگ افتاد و به کویت حمله کرد. تمام پول‌های منطقه تمام ذخیره‌های ارزی اعراب در بانک‌ها خرج خرید اسلحه شد، و جوان‌های منطقه را به کشتن داد. این خط اعلام شده آمریکا بوده است، آیا آقای خاتمی در این خط حرکت کرد؟ آقای خاتمی گفت نه اسارت نه نبرد بلکه راه سوم، مشارکت مردم در صحنه احیای قانون اساسی و این دوم خرداد بود. واقعاً ایشان اضلاع مثلث نفت، اسلحه، سرکوب را از هم جدا کرد که این کار تضادی بنیادی با مافیای غرب دارد. کما این که مصدق هم که اصلاح‌طلب بود بالاخره مافیای غرب با کودتای نظامی سرنگونش کردند، چون اولاً به قانون اساسی و بعد به قانون ملی شدن نفت وفادار بود و حاضر نبود به اصطلاح به ساز آن‌ها برقصد.

آقای خاتمی تشخیص داد که در شرایط جنگ الکترونیک، منافع ما نه در جنگ با آمریکا تأمین می‌شود و نه در اسارت بلکه منافع ما در همین ایجاد مشارکت مردم است. درست مثل آن ۴۰ کیوتور که به دام افتادند نیروهای همدیگر را خنثی نکنیم بلکه خودمان و دام را باهم پرواز دهیم. من اسم این را «پرواز توده‌ها» یا «جهش توده‌ها» گذاشتم و در شرایطی که توده‌های منطقه

واقع ایشان گفت عده‌ای هستند که برانداز این نظام متکی بر مردم و برانداز دولت و برانداز این نظام متکی بر قانون اساسی‌اند. آنها از آغاز می‌خواهند ولی حالا برچسب براندازی را به نیروهای دیگر می‌زنند و این چنین چیزهایی می‌گویند.

برخلاف آقای خاتمی را موافق و همراه خود تشخیص نداد، چرا که در چنین بود حداقل خط لوله ترانزیت نفت و گاز از ایران می‌گذشت. اگر کسی در حرف‌هایش صادق بود و ظاهراً از اصلاح‌طلبی حمایت می‌کرد، این کار انجام می‌شد، به قول هوشنگ امیراحمدی که می‌گفت آقای کلینتون شما این خط لوله را از ایران بگذرانید این مهم‌ترین کمک به اصلاحات خاتمی است؛ حداقل یک برگ برنده‌ای دارد که اصلاحات موفق شد برای ملت ایران کاری انجام دهد. ولی نه تنها کلینتون این کار را نکرد که به ترکیه رفت و افتتاح این خط لوله را نوید داد و یک میلیارد دلار هم به ترکیه کمک بلاعوض کرد تا این خط لوله از جیحان بگذرد و این خیلی مشهود بود. یا تأییدی که آلبرایت از مجلس ششم کرد که مجلس بتواند رابطه با آمریکا را برقرار کند، جناح مخالف اصلاحات از این موضوع می‌گیری کردند. در حالی که مجلس ششم چنین وصفی ندارد، اولاً ۴۰ نفر از زندانیان سیاسی دوره شاه در این مجلس‌اند و ۶۰ درصد نمایندگان مجلس جانبازاند. آن‌ها این حرف‌ها را برای بحران‌سازی می‌زنند.

آمریکا تحریم‌ها را به صورت جدی بر نداشت و حتی قانون تحریم‌های ثانویه را هم لغو نکرد تا اروپا بتواند براساس تجارت آزاد در ایران سرمایه‌گذاری کند. وقتی مجلات خارجی را می‌خوانیم می‌بینیم که آمریکا

و ایران هویت کمی - کیفی دارند راهی جز این نیست و این بهترین راه است. حالا من می‌خواهم بگویم که آقای خاتمی در این استراتژی چقدر هزینه‌های دفاعی ایران را کم کرده است. به عنوان مثال قبلاً طرحی بود که به عمق ۴۰ کیلومتر تمام مرزهای ایران را شیعه‌نشین کنیم و چون اکثر اهل سنت آنجا ساکن هستند یک جایگزینی بشود؛ کمربند سبز، ایجاد شود که امنیت ما برقرار شود. تحلیل این بود که همه اطراف ما دشمن هستند که اهل سنت هم در میان آن‌ها می‌باشند، و این‌ها پایگاهی برای بی‌ثباتی می‌شود. آقای خاتمی که آمد با شعار احیای قانون اساسی یا مدل پنج عنصری‌اش همه این‌ها را به حکومت مرکزی گرایش داد؛ جهت‌شان به تهران متوجه شد - و این‌ها در مقالات قبلی گفته‌ایم - و این امر خیلی هزینه‌های دفاعی ایران را کم کرد. به هر حال کشور ما اکنون یک الگوشده و کسی اصلاً جرئت حمله به آن را ندارد.

آقای خاتمی به ایتالیا، فرانسه، آلمان، روسیه و ژاپن سفر کردند ما وقتی عملکرد این کشورها را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که تضادهایی با آمریکا

با آمریکا امضا کند، گرچه جریان دکتر بقایی می‌خواست این قرارداد امضا شود. به هر حال، وجوهی از تاریخ در حال تکرار شدن است.

■ در رابطه با موضوع مورد بحث در بالا تحلیل دیگری هم وجود داشت که شرایط ایران را در دوران اصلاحات و بعد از دوم خرداد با شرایط دوران گورباچف و اصلاحات او مقایسه می‌کرد و می‌خواست نتیجه بگیرد که در حقیقت جریان اصلاح‌طلبی در ایران هم در کل بر علیه ارزش‌ها و انقلاب حرکت می‌کند و در نهایت هم چیزی جز وابستگی به غرب و تجزیه و متلاشی شدن مملکت را در پی ندارد، شما این ادعا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ یادم هست در یکی از خطبه‌های نماز جمعه، خطیب از فروپاشی شوروی ابزار خوشحالی می‌کرد، در حالی که فروپاشی شوروی ناشی از فشار آمریکا بود. در آن شرایط برخی را در کنار آمریکا قرار دادند که حالا فهمیده‌ایم این موضع‌گیری اشتباه بوده است.

دیگر این که آن چیزی که گورباچف مطرح کرد چه کلاسنوست و یا

اخیراً آقای خاتمی طی یک سخنرانی در مجلس گفتند برنامه من و اصلاحاتی که به دنبالش بودم و نیز شعار تشنج‌زدایی باعث شده که هزینه بقای ناوگان‌های آمریکایی در خلیج فارس خیلی بالا برود. یعنی آمریکا هیچ توجیهی برای نگهداری ناوگان‌هایش در خلیج فارس ندارد زیرا ایران کانون‌های تشنج در منطقه را از بین برده است.



پروستریکا در واقع نوعی عدول از مارکسیسم ارتدوکس به مارکسیسم ابزارگرا را به مارکسیسم انسان‌گرا تبدیل کند. خاتمی سخن از احیای وحی محمدی (ص) در انقلاب، احیای اجتهاد شیعی، تعقل و جلوگیری از دکماتیسم است این تکرار چه جای مقایسه با اصلاحات گورباچف را دارد؟ این هم یکی از نمل‌های وارونه‌ای است که زده‌اند؛ یعنی در ابتدا الگوی یلتیسین و گورباچف را که منجر به فروپاشی کمونیسم شد پسندیدند، حال در شرایط کنونی آن را به خاتمی نسبت می‌دهند. خاتمی شعار احیای وحی محمدی (ص) - یعنی بازگشت به روح قرآن - و شعار احیای انقلاب را مطرح می‌کند. با این تعبیر تلاوم، انقلاب، چگونه فروپاشی تلقی می‌گردد؟ مگر در اصول انقلاب ما «استقلال و آزادی، جمهوری اسلامی» نبود؟ مگر ما نمی‌گوییم آزادی از استقلال و استقلال از آزادی لاینفک است؟ مگر ممنوعیت شکنجه را در قانون قبول نکرده‌ایم؟ مگر ما آزادی احزاب را در قانون مطرح نکرده‌ایم؟ شعار احیا کجایش شعار فروپاشی است؟ به عبارت دیگر آن‌ها به این ترتیب باید اعلام کنند که قانون اساسی ثمره انقلاب و ثمره خون شهدا مانیفست فروپاشی ایران است؛ یعنی هم علیه خون شهدا و هم علیه قانون اساسی و هم علیه انقلاب هستند. باید چنین چیزهایی را قبول کرد تا این نسبت را بتوانیم به خاتمی بدهیم. برخلاف عملکرد گورباچف که به تجزیه شوروی انجامید، عملکرد آقای خاتمی در ایران در جهت وحدت نیروها بوده است و واقعاً ایشان دلسوزی‌های زیادی می‌کنند. سخنرانی مجلس ایشان

دارند. آمریکا در روند تفاهم‌نامه ایران و ژاپن برای مخزن آزادگان مرتباً پیام‌های نامری می‌فرستد که به هر حال ما هم باید بباییم و این که ایران به ژاپن نزدیک نشود. این‌ها نکاتی راهبردی است. با این شرایط چگونه می‌توانیم بگوییم اصلاحات، آمریکایی است؛ ولی وقتی فلانی می‌گوید من می‌خواهم مذاکره مستقیم با آمریکا بکنم و دلار از آمریکا بگیریم... می‌بینیم هیچ کدام از جناح‌های موسوم به محافظه‌کار این را مطرح نمی‌کنند چرا که ممکن است انتقاد به مجلس اعلا برگردد و برخی مقامات ناراحت شوند. این واقعاً انصاف و عدل نیست که اصلاحات ایشان را اصلاحات آمریکایی بدانیم؛ مانند روزنامه رسالت که در مصاحبه عجیبی که در ۸۰/۱/۱۹ منتشر کرده بود، از رمزی کلارک پرسیده بود: «برای اصلاحات باید چکار کنیم؟» مهم این است که ما واقعاً ببینیم این برجسب با واقعیت می‌خواند یا نه. حالا همه می‌گویند دولت کلینتون اشتباه کرده است که از اصلاح‌طلب‌ها حمایت کرده؛ کدام حمایت؟ اگر حمایت لفظی کرده، برای آن است که جناح محافظه‌کار را با این جناح درگیر کند. آمریکا خطش بحران‌سازی است. جدیداً هم می‌خواهد جناح محافظه‌کار را شیر کند که به جان اصلاح‌طلب‌ها بیفتند! از وقتی که نقطه عطف در سیاست خارجی آمریکا پیدا شده و جمهوری خواهان روی کار آمده‌اند و خط جدید و نفتی‌ها و نظامی‌ها دوباره آمده و حاکم شده، دو مرتبه تنش‌ها در داخل اوج می‌گیرد. من یادم است در زمان مرحوم مصدق، توده‌ای‌ها می‌گفتند مصدق‌السلطنه، عامل بورژوازی جهانی بهره‌بری آمریکا است و او را یک آمریکایی خطاب می‌کردند، ولی بعد دیدیم که همان آمریکا علیه او کودتا کرد و او حاضر نشد حتی قرارداد بانک بین‌الملل را هم

یک دم مسیحایی و فوق جناحی بود که این کارها واقعاً به ضرر مملکت است، به ضرر همه جناح‌هاست و به نفع هیچ کس نیست. چیزهایی که می‌گوید بیش‌تر در جهت وحدت است چرا که واقعاً قانون اساسی تنها سند دفاعی ملی و سند وفاق ملی ماست و اگر آن نباشد هر کس یک ادعایی می‌کند. اگر قانون اساسی نباشد کسانی که ادعای بیش‌تری در علوم جوی دارند ولایت فقیه را به چالش می‌کشند، تنها چیزی که جایگاه همه را تعیین می‌کند فعلاً همین قانون اساسی است.

■ شما معمولاً به این عنوان شناخته شده‌اید که به ارزش‌های وجودی افراد یا جریان‌ها توجه ویژه داشته و در درجه اول متوجه به این ارزش‌ها هستید و ابتدا نیمه پر لیوان را می‌بینید، هر چند بی‌توجه به نیمه خالی هم نیستید. با این تعبیر و با توجه به ادبیات خاص شما، پیروزی‌ها، دستاوردها و خیرات و برکات دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی چه بود؟

□ حرکت آقای خاتمی برکات متعددی داشت که من به شماری از آن‌ها اشاره می‌کنم.
۱. احیای قانون و تبدیل شعار قانون‌گرایی به یک شعار استراتژیک همان گونه که گفتیم این شعار استراتژیک سه نظام را که در ایران گاهی با هم تعارض داشتند، به یک نظام تبدیل کرد. این سه نظام عبارت بودند از نظام مرجعیت و روحانیت، نظام قانون‌گرایی که از مشروطیت به بعد به وجود آمد و یکی هم نظام فوق قانون. هر سه جناح در

شعار قانون‌گرایی به وحدت رسیدند. ما لذت این را چشیدیم که یک قانونی که مجتهدین و اندیشمندان اسلام‌شناس زیادی آن را امضا کرده و به آن رأی داده‌اند، سند وفاق ملی، فصل الخطاب و مبنای پتانسیل جامعه شود؛ ولی لازمه تداومش این است که همه این موضوع را درک کنند. به ویژه مراجع دینی که ضرورت دارد در اسلام‌شان جایگاهی برای قانون اساسی در نظر بگیرند و نه این که صرفاً برای پرهیز از خشونت و درگیری به آن تن دهند.

نیروهای اصلاح‌طلب و مترقی باید درک می‌کردند که وقتی شعار انقلاب، قانون‌گرایی است، نایستی قانون را سست کنند و باید بدانند که سکان‌دار این حرکت خاتمی است که شعارش احیای قانون اساسی است. می‌گوید ظرفیت‌های خالی قانون اساسی را باید پر کرد اگر ملی‌گرا هستید مردم‌سالاری و حاکمیت ملی دارد؛ اگر مردم‌گرا هستی حاکمیت مردم را دارد؛ اگر مترقی هستید مسایل عدالت‌طلبانه زیاد دارد، اگر که اسلام دوست هستی، حاکمیت اسلام دارد؛ حاکمیت خدا دارد و این‌ها همه در قانون هست. در شعار تکثر و پلورالیسم صرف، جایگاهی برای استقلال و تمامیت ارضی وجود ندارد، مثلاً اگر استان‌های مرزی ما تجزیه بشوند چه اتفاقی می‌افتد؟ قانون اساسی جامعیت دارد. بعد از بستن مطبوعات تدریجاً این

جمع‌بندی به وجود آمد که باره‌ای مطبوعات اشتباه کردند و باید اساساً شعار احیای قانون اساسی را می‌دادند که نیروها خنثی نشوند و الان این جمع‌بندی خیلی قوی شده است. برای تحقق شعار استراتژیک احیای قانون به ۵-۴ سال زمان نیاز داریم تا زبان قانون حاکم شود و اختلافات با زبان قانون حل گردد. با اختیارات هیچ مقامی هم تضاد نداریم، هر جامعه‌ای لازمه توسعه‌اش این است که هم اقتدار و هم اختیار داشته باشد، اما باید براساس قانون اساسی جواب‌گو و مسئول هم باشد تا مبادا تجربه قبل از ۵۷ تکرار شود. حالا هم دیر نشده است و بایستی به عنوان یک شعار استراتژیک به قانون اساسی نگاه کنیم و نباید تنها به ابعاد سیاسی آن - به عنوان شعار - توجه کنیم.

۲. تأمین امنیت مسئله‌ای که در این مورد برای ما جالب توجه است، این است که یک جریان مترقی شعار امنیت را تحقق داد. معمولاً امنیت‌خواهان کسانی هستند که می‌خواهند یک دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی درست بکنند و به اصطلاح متکی به ارتش مسلح باشند و امنیت را از طریق فیزیکی تأمین کنند. ولی آقای خاتمی موفق شد که امنیت جامعه ما را از طرق عمدتاً غیرفیزیکی تأمین کند. در طول تاریخ، جریانات موسوم به راست شعار امنیت می‌دادند ولی خاتمی موفق شد که خود امنیت را تحقق بدهد. البته در زمان مصدق هم این طور بود. اوایل انقلاب در زمان امام هم همین طور بود. قبل از سال ۷۶ ما با ۶ بحران مواجه بودیم که این بحران‌ها امنیت ما را تهدید می‌کرد.

یکی بحران میکونوس بود که حتی مسئولین درجه اول ما اگر به خارج از کشور می‌رفتند پلیس بین‌الملل آنها را بازداشت می‌کرد. و بحرانی بود که در رابطه با اتحادیه اروپا ایجاد شده بود و آن‌ها هم تلویحاً به ایران گفته بودند که دیگر ما با ایران نمی‌توانیم کار بکنیم. آقای خاتمی که در دوم خرداد آمد، این بحران حل شد. با این که سه وجه نظام به سرمایه‌گذاری اروپا رسیده بودند، خود اروپا با ما به بن بست رسیده بود و ما مشکلات امنیتی داشتیم. خاتمی اروپا را از آمریکا جدا کرد و تشویق به سرمایه‌گذاری نمود.

بحران دوم، شورش‌های شهری بود. یعنی در زمان آقای هاشمی اصلی‌ترین دغدغه ایشان شورش‌های شهری بود. شورش‌های مشهد، اراک، شیراز و آخرین آن در اسلام‌شهر بود که هزینه‌های زیادی برایش پرداختیم. اگر در تهران چنین شورش اتفاق می‌افتاد، تمام عمران و آبادی ۲۰ ساله در عرض چند ساعت از بین می‌رفت با آمدن آقای خاتمی، به علت اعتمادی که توده‌ها به دولت او پیدا کردند، دیگر ما با چنین شورش‌هایی مواجه نشدیم، با این که اوضاع اقتصادی بحرانی‌تر شده است. مردم هم احساس کردند در سرنوشت خودشان سهمیم هستند و خیلی زنده شدند.

بحران سوم، حرکت مسلحانه تشکیلات رجوی بود که انرژی زیادی از

آمریکایی‌ها مدل اصلاح‌طلبی در ایران را این‌گونه می‌پسندند که رفراندوم شود و نظام دینی برود. بنابراین آقای خاتمی را اصلاح‌طلب نمی‌دانند چون در کادر قانون اساسی می‌خواهد فعالیت کند. آمریکا نمی‌تواند از خاتمی حمایت کند چون حمایت از او تأیید یک انقلاب و نظام است.

دستگاه امنیتی ما می گرفت. برخورد با رادیوها و رسانه‌هایشان و تیم‌هایی که به مرز می فرستادند بالاخره دغدغه نیروهای امنیت بود. حرکت دوم خرداد بیشترین ریزش را در تشکیلات رجوی ایجاد کرد. به طوری که کسانی که از خارج به ایران آمدند می گفتند تعداد افراد ریزشی و جدا شده خیلی بیش از تعداد تشکیلات رسمی شان است و خیلی بهت زده‌اند و رجوی هم به این دلیل می گوید اصلی ترین دشمن خاتمی است. رجوی که از سوی سناتورهای آمریکا، صدام حسین و ۲۰۰ نفر از نمایندگان انگلیس حمایت می شود،

اصلی ترین دشمن را خاتمی می داند، اما باز عده‌ای براساس نعل وارونه می گویند که اصلاحات خاتمی، آمریکایی است. رجوی به قولی اپوزیسیونی است که بیش از همه نیرو دارد و این از هنرهای سیاسی خاتمی است که حالا دیگر هیچ یک از تشکل‌های خارج، تشکیلات رجوی را قبول ندارند.

بحران چهارم، بحران انفعال بود. اگر ما منحنی سیر مشارکت مردم از ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ تا امسال را رسم کنیم، تا سال ۷۶ می بینیم که این منحنی کاملاً نزولی بوده، یعنی انفعال بیش تر بوده و میزان شرکت افراد واجد شرایط در انتخابات به سرعت پایین آمده است. به قول دکتر مصدق اگر که یک حکومتی میلیاردها دلار وام با عوض و بلاعوض بگیرد، ولی مردم به آن اعتماد نداشته باشند هیچ کاری جلو نمی برد اما در اثر اعتماد همه کارها جلو می افتد. بالاخره این انفعالی که به وجود آمده بود در دوم خرداد حل شد. مثلاً من فرزند

خوانده‌ای دارم که می گفت من در شب‌های نزدیک به دوم خرداد یک تولد جدید داشتم. احساس می کردم برای اولین بار جوان‌ها به حساب می آیند و واقعاً یک تولد جدیدی بود برای جوان‌ها و بحران انفعال از بین رفت.

بحران پنجم تهدیدهای خارجی بود. همان طور که می دانید در عربستان یک انفجاری در برج الخبر رخ داد که ۲۱ نفر از نیروی هوایی آمریکا کشته شدند و همان روزهای اول شایع کردند کار ایران است. یک خط ساختاری وجود داشت؛ خط ضد امپریالیستی، ضد صهیونیستی انفجارهایی هم قبلاً در لبنان انجام شده بود که انفجار عربستان را با آن قیاس کردند و گفتند کار ایران است و میلیتاریسم آمریکا بسیج شده بود که به ایران حمله بکند. حتی مناطقی چون نیروگاه اتمی نیروی دریایی و پالایشگاه شناسایی شده بود که در فصلنامه مطالعات خاورمیانه در ایران به آن اشاره شد. کافی است ببینیم که چه بسیجی علیه ایران شده بود و اگر جنگ می شد ما چه هزینه‌هایی باید می پرداختیم. با نقطه عطف دوم خرداد همه اینها از بین رفت. همان گونه که

گفتم به نظر من خط‌مشی خاتمی هزینه‌های دفاعی ما را پایین آورده است. بحران ششم، مقابله با رشد گرایش‌های مسلحانه علیه نظام بود. گرایش مزبور در حال رشد و گسترش بود. حتی در میان دانشجویهای دانشگاه امام

صادق که برای نظام تربیت می شوند و کادرهای وزارت خارجه، اطلاعات و امنیت را در آن جا تربیت می کنند، حرکت مسلحانه جدا از نظام مطرح شد که برخی از آن‌ها دستگیر شدند.

۳. تشنج‌زدایی

یکی دیگر از برکات ریاست جمهوری آقای خاتمی، تشنج‌زدایی است. گفتگوی تمدن‌ها و تشنج‌زدایی باعث شده است در خلیج فارس آرامشی برقرار باشد و واقعاً همسایگان ما بپذیرند که ما جنگ طلب نیستیم. جناح‌هایی از غرب هم دارند می‌پذیرند که ما جنگ طلب نیستیم. شعار دمکراسی و تشنج‌زدایی باعث شده که بتوانند ایران را لولوی سرخرمن نشان بدهند و توجیهی برای خریدهای گزاف تسلیحاتی باقی نماند. تشنج‌زدایی امنیت ما را بیش از پیش تأمین کرد و می‌دانیم تا امنیت نباشد توسعه هم نیست. امنیتی که باحفاظت‌های فیزیکی و با میلیاردها دلار پول برقرار بشود با یک بسیج مردمی رود. باید دعا کنیم که ایشان بمانند و دعوتش کنیم که بمانند. حتی مسئولین امنیتی ما از ایشان مصراً بخواهند که بمانند و گر نه مشکلات زیادی خواهیم داشت.

۴. پرده برداری و شفاف‌سازی

برکت دیگر این بود که از مسایلی که بسیار عمیق بودند و خطر جدی به شمار می آمدند پرده برداری می شد. چند مسئله مهم را می‌گویم یکی از آن‌ها شبکه قتل‌های زنجیره‌ای یا به تعبیر آقای خاتمی غده سرطانی بدخیم بود که در مرکز اطلاعات و امنیت ما بود و از آن پرده برداری شد و اگر کسی بود که خودش پرونده داشت یا به قول خودش توکل نمی کرد، می‌توانست سرپوش بگذارد و برخورد نکند و اصلاً اصلاحات در وزارت اطلاعات نشود که به نظر جناح نگران از آینده، وزارت‌تخانه اطلاعات دیگر مورد اعتماد نیست و کدهای زیادی در این زمینه گفته شده است. این یک حرکت اصلی بود که همان گونه که گفتم به نظر من از ملی کردن نفت اصل تر و ظریف تر بود. چون می‌دانید که مصدق علی‌رغم ملی کردن نفت موفق به بستن قرارداد جدید نفتی نشد. هر چند یک نهالی کاشت که به درخت سایه گسترگی تبدیل شد. حالا هم که آقای خاتمی توفیق نسبی به دست آورد و با محاکمه چهار نفر کارها پیش رفت، اگر هم توفیق کامل پیدا نشد، اما نهالی است که کاشته شد. آن‌ها که در قتل‌های زنجیره‌ای بودند فهمیدند که مصرف تاریخی آن تمام شده و دیگر این کارها فایده ندارد. ثانیاً ایشان اعلام کرد که دیگر در وزارت اطلاعات چنین عملیاتی تکرار نمی‌شود، و تکرار هم نشد و این اعتماد را به مردم داد. سوم آن که جناح نگران از آینده به وزارت‌تخانه اعتمادی ندارد. حتی طرحی برای انحلال وزارت اطلاعات ریختند که حفاظت اطلاعات را از وزارت‌تخانه جدا کنند و بعد هم در تحقیق و تفحص آن،

مجلس و ریاست جمهوری هم نباشند.

برده برداری دوم در موضوع بودجه بود. بودجه ما ۹۰ درصد به منابع ارزی متکی است - مانند نفت و گاز - و بیش از ۸۰ درصد به درآمد نفت. این آقای خاتمی بود که گفت اصلی ترین مشکل در اقتصاد ما مرض مزمن اعتیاد به درآمد نفت است که آن هم درآمد نیست که به اصطلاح صادرات یک ثروت است و بارها گفته است قیمت ذاتی نفت خیلی بیش از این قیمت فعلی است. در واقع از کالای نفت، غرب حق دلالی می گیرد؛ یعنی نه مصرف کننده سود

می برد و نه تولید کننده بلکه بیش تر شرکتها و حکومت های غربی هستند که سود نفت را می برند. اما با آن که آقای خاتمی از این موضوع پرده برداشت، به نظر من این گامها کافی نیست، همان گونه که گفتم استراتژی نفت، یک استراتژی کاملاً ملی نیست و باید در این زمینه کارهایی بشود.

یک پرده برداری دیگر که مطبوعات غرب هم به آن اذعان کردند این بود که خاتمی اولین رئیس جمهوری ایران بود که از ترانزیت مواد مخدر پرده برداری کرد. او جامعه و دنیا را در برابر یک واقعیت قرار داد که ما بیش از ۲ هزار شهید دادیم و غرب هیچ کمکی به ما نکرده است. ردیای کاروانها را ماهواره های غرب به ما ندادند و واقعاً یک آزمایش بزرگی بود برای غرب و نفوذ مافیا را هم در غرب نشان داد. برخی هم رسماً اعلام کردند ما توان بر خورد با اینها را نداریم. خیلیها معتقدند ترانزیت باشد تا در داخل قاچاق پیش نیاید. به هر حال از

۵ میلیون معتاد در ایران پرده برداری شد. یک چهنم سردی نشان داده شد. بالاخره قدم اول پرده برداری است تا عقلای قوم بنشینند و به راه حل های راهبردی و کاربردی بیندیشند.

برده برداری دیگر، از شرکت های حول وزارت اطلاعات بود که مأموریت آقای درو نجف آبادی که اولین وزیر اطلاعات ایشان بود همان بود که بندناف این شرکتها را از وزارت اطلاعات قطع کنند که سروصدای زیادی در خارج از ایران ایجاد کرده بود. ایشان هم تشخیص داد که اینها باید از بین بروند. در دوران آقای یونسی رسماً تعداد این شرکتها اعلام شد - حدود ۴۵۰ تا ۶۰۰ شرکت - و قطع رابطه کامل اینها با وزارتخانه اعلام گردید. البته نه این که شرکتها از بین بروند، این شرکتها اکثراً نه مالیات می دادند نه گمرک و به طور غیرقانونی جنس وارد می کردند، هم تجار ملی ما را تضعیف می کردند هم صنایع ملی ما را و خطر عمده ای بودند. پرده برداری و درجات برخوردی که با این پدیده شد خیلی مهم بود. ایشان به این نتیجه رسید که ماده الامواد اصلاح، وزارت اطلاعات است. سرنوشت همه وزارتخانه ها، احزاب، دستجات و گروه های و روزنامه ها، قرض الحسنه ها، قراردادهای، صلاحیت وزرا، وکلا، نمایندگان خبرگان و ریاست جمهور دست وزارت

اطلاعات است موضوع پرده برداری از کار این شرکتها هم خیلی موفقیت آمیز بوده است. خیلیها که به اشتباه چهار تا کاسب، چهار تا بازاری را که پشت مغازه می نشینند و انباری دارند و مالیات و گمرک می دهند را دشمن اصلی می دانستند، اما این چپاولگرانی که خون ملت را می مکند مالیات نمی دهند و گمرک و صنایع و تجارت ملی ما را بر باد می دهند نمی شناختند. هیچ کس به آنها توجهی نداشت. گروه های پورسانتاژ بگیر هم تدریجاً در روزنامهها مطرح شدند و همینها خیلی مهم بود.

شرکت های وابسته برای آن که صنایع ما پا نگیرد پول نفت را به واردات اختصاص می دادند. شکر، چای و حتی در فصل برنج، از خارج برنج وارد می شد و چون ما دپو نداشتیم، مجبور بودیم از فروشگاه های دولتی توزیع کنیم. در فصل گل کردن چای، چای وارد می شد. واردات عجیب بود. مثلاً بدون گمرک، چیت با طرح خوب وارد می کردند، در این شرایط چیتی که محصول کارخانه کهنه ای است چگونه می تواند رقابت کند با جنس های خوب و خوش طرح و ارزانی که از خارج وارد می شود. آقای خاتمی تاحدی روی این قضیه دست گذاشت و قضیه بر ملا شد.

یکی از برکات کارهای خاتمی شفاف کردن جامعه ایران بود. جامعه ای شفاف است که بشود تحلیلی از آن داشت، یک برداشتی کرد و در ذهن انسان تصویری از آن شکل بگیرد. قبلاً جمع بندی از جامعه نبود حتی مثلاً بی بی سی (وزارت امور خارجه انگلستان) که قوی ترین

شبکه اطلاعاتی را در دنیا دارد، فکر می کرد آقای ناطق در انتخابات اول می شود. خیلیها جمع بندی شان فرق می کرد. آقای ری شهری یک جمع بندی از جامعه داشت که مثلاً هزاران جلد از خاطراتش فروش رفته و براساس آن مردم قانع شده اند و به ایشان رأی خواهند داد. اما رأی ایشان از حد انتظار هم کمتر شد. تمام فقها و مدرسین، فتوا دادند و آقای ناطق نوری را تأیید کردند ولی جامعه طور دیگری شد. جامعه شفاف شد یعنی از انتخابات اصفهان، مردم نه براندازی را قبول داشتند و نه توجیه گر نارساییها بودند و با پایداری خود در حرکت قانونی به صحنه آمدند و با یک بافت ۷۰ درصدی نشان دادن که آرمانها و خواسته هایشان چه هست. این آرمان مردم در انتخابات ریاست جمهوری به کل ایران تعمیم پیدا کرد. یک بافت ۷۰ تا ۷۵ درصدی در کل ایران از دهات گرفته تا شهرها بدون آن که ارتباط تشکیلاتی داشته باشند باهم همدل بودند و این بافت یکپارچگی کاملی داشت. خاتمی تبلور این خواسته بود. بعد در انتخابات شوراها، در انتخابات ۲۹ بهمن مجلس ششم، اینها در یک منحنی صعودی نشان داد که آرای مردم به کجا گرایش دارد و این منحنی جامعه را شفاف کرد. یعنی یک نقطه، دو نقطه نبود، هزاران نقطه بود که می توانست یک منحنی براساس آنها رسم شود.

جامعه شفاف است و هر اتفاقی بیفتد حتی در دهات هم می گویند این به خاطر آن است که خاتمی نیاید. آن ناامنی که در خراسان شد و گفتند کار افغانی هاست بعداً معلوم شد که این طور نبود. حتی اهالی منطقه می گفتند ناامنیها برای این است که خاتمی دور بعد نیاید.

جناح نگران از آینده ظاهراً مقام رهبری را فصل الخطاب خودشان می‌دانند، اما ایشان هم گفتند حتی امام معصوم هم اگر رأی مردم را نداشته باشد نمی‌تواند در جامعه مدیریت کند و این به شفافتر شدن جامعه کمک کرد. البته می‌تواند حق باشد ولی نمی‌تواند مدیریت کند (مثل حضرت علی «ع»). در این جا تذکر این نکته بسیار مهم است که جناح نگران از آینده نباید از آینده‌شان نگران باشند، بالاخره اگر جمع‌بندی کنند، اشتباهات گذشته‌شان را بی‌ببرند و ریشه‌یابی بکنند - چه در وجه‌ایدئولوژیک چه در وجه استراتژیک، چه در وجه سیاسی - در آینده ممکن است آرای مردم را جلب کنند. راه درست و سالمش این است که واقعاً تسلیم واقعیت بشوند، ولی اگر نخواهند، قطعاً این افول ادامه خواهد یافت. دوم خرداد یک عده را گیج کرد، دست به قتل‌های زنجیره‌ای زدند که منجر به انزوای بیش‌تر آن طیف‌ها شد. بعد از آن هم قضیه دانشگاه‌رایش آوردند که آن‌هم منجر به انزوای بیش‌تر در افکار عمومی شد. بعد قضیه افشای نامه فرماندهان به خاتمی، درست در روزی که تهران در بلوا و آشوب می‌سوخت مطرح شد. گفته می‌شود بنا بود در تهران حکومت نظامی کنند که خاتمی گفت وقتی اپوزیسیون ما از امنیت ما دفاع می‌کند، دیگر چرا حکومت نظامی؟ بعد هم قضیه خرم‌آباد پیش آمد و دچار چنان انزوایی در افکار عمومی شدند که حد ندارد.

پس جامعه شفاف است و هر اتفاقی بیفتد حتی در دهات هم می‌گویند این به خاطر آن

است که خاتمی نباید آن ناامنی که در خراسان شد و گفتند کار افغانی‌هاست، بعداً معلوم شد که این‌طور نبود. حتی اهالی منطقه می‌گفتند این‌ها برای این است که خاتمی دور بعد نیاید. یا نماینده‌ای در اصفهان به یکی از کوره‌دهات بختیاری با جمعیت ۱۰۰ نفری رفته بود، آن‌جا می‌پرسند که ما نه نان می‌خواهیم نه آب، بلکه می‌خواهیم ببینیم برای مملکت برنامه‌ها چیست؟ این فرد خیلی تعجب کرده بود که این‌ها که اصلاً ارتباطی ندارند از نماینده‌شان برنامه مملکتی را می‌خواهند. جامعه مرزبندی شده است، نمی‌خواهم بگویم حق و باطل روشن است، اما روش مملکت‌داری برای مردم روشن شده است. آن‌چه که شفافیت را بیش‌تر کرد این بود که بعد از ۲۹ بهمن ۷۸ خیلی از سردمداران جناح راست به این واقعیت اعتراف کردند که آرای مردم از آن‌ها استقبالی نکرده است و تا حدی به فکر ریشه‌یابی افتادند. درست است که آن‌ها از آینده خود نگران شده‌اند، اما از رحمت خدا که مایوس نباید بشوند: «تلكالایام نداولها بین الناس». باید ریشه‌یابی کنند تا بتوانند دو مرتبه آرای مردم را جلب کنند و رقابت کنند. از آن‌جا که در قانون اساسی ما پیش‌بینی موافق و مخالف شده، بنابراین این موافق و مخالف را ما نبایستی هم‌زمان با حق و باطل اشتباه بکنیم.

۵. نهادینه شدن صداقت

محور بعدی، نهادینه شدن صداقت است در جامعه ایران. مثلاً مردم دریافتند که آقای خاتمی آدمی است که قول‌هایی می‌دهد و ادعاهایی می‌کند و به ادعای خودش عمل می‌کند، تصدیق می‌کند و به مرحله اجرا در می‌آورد. ایشان قول داد که شوراها را در قانون اساسی بعد از ۲۰ سال اجرا خواهد کرد و موفق هم شد که احیا بکند. در زمینه اصلاح وزارت اطلاعات و آشنا کردن مردم به حقوق خود نیز خیلی کارها انجام شد. مجموعه این‌ها را من نهادینه شدن صداقت در ایران می‌نامم. یعنی یک فرد با صداقت هم می‌تواند رأی بیاورد به قدرت و حاکمیت برسد رئیس‌جمهور شود در معرض لطف الهی قرار بگیرد و خدمتی به مردم کند. این خیلی مهم است.

یکی از بن‌بست‌های جناح نگران از آینده (جناح راست) این است که اگر قتل‌های زنجیره‌ای بی‌گیری شود به فروپاشی این جریان می‌انجامد و منجر به آبروریزی می‌شود و ممکن است به فروپاشی نظام هم تسری پیدا کند. از سوی دیگر سرپوش هم روی آن نمی‌توانند بگذارند چرا که موجب بی‌اعتمادی می‌شود و بی‌اعتمادی هم بالاخره گریبان‌گیر خودشان می‌شود. متأسفانه در سرمقاله‌ای از شماره‌های روزنامه رسالت (۸۰/۱/۱۹)، آقای امیر محبیان نوشته است باید کاری کنیم که جریان‌های مخالف سیاسی از بین بروند تا جریان برانداز رشد کند، آن‌وقت همه جناح‌ها حاضر خواهند شد هزینه سرکوب جریان‌ها را بپردازند، در حالی که آقای خاتمی می‌گوید من خطم آن است که آن‌کس که اسلحه به دست دارد اسلحه‌اش را زمین بگذارد و بیاید در کادر قانون اساسی فعالیت کند؛ آن‌کس که محارب است به معاند تبدیل کنیم، معاند را به مخالف تبدیل کنیم و مخالف را به موافق تبدیل کنیم. این سیری است که او دارد این‌ها درست سیر برعکس دارند. هرکس که آدم سالمی است و صاحب صلاحیت است، ابتدا حذفش کنند و بعد هم تدریجاً برچسب معاند و محارب و برانداز را به او می‌چسبانند. واقعاً این سیر متضاد است که مملکت را به آشوب می‌کشاند و ویران می‌کند.

۶. احیای قانون اساسی

یک برکت دیگر هم این بود که ایشان واقعاً قانون اساسی را تا حدود زیادی احیاء کرد، به طوری که قانون اساسی فصل الخطاب قلمداد شد در حالی که جناحی برای پیشبرد اهداف خود می‌گفتند مقام رهبری فصل الخطاب است. در حالی که رهبر براساس همین قانون اساسی انتخاب شده و باید به این قانون وفادار باشد و جایگاه ایشان در چارچوب قانون اساسی تعیین شده است و خود ایشان هم بر محوریت قانون اساسی تأکید کردند.

نوکیسه‌ها میلیاردر شده‌اند در حالی که

تاجرهای استخوان‌دار یک به یک ورشکست می‌شوند.

همین‌ها می‌گویند

نمی‌توانند شرافتمندانه

کار کنند. یکی‌شان می‌گفت

اگر ما خیلی خیلی هم

که مذهبی باشیم و تقوا به

خرج بدهیم باز هم پول‌مان

شبیه دارد.

۷. مبارزه با دو قطبی‌های کاذب

مبارزه با دو قطبی‌های کاذب یکی از چالش‌های اساسی نظام جمهوری اسلامی و براندازی جمهوری بود. در این زمینه عبارت بودند از دو قطبی کاذب دین و آزادی، دیگر دو قطبی کاذب دین و علم، دو قطبی کاذب دین و قانون، دو قطبی کاذب قانون و آزادی و دیگری محور از جمهوری اسلامی و براندازی جمهوری بود.

در خصوص توطئه دو قطبی کاذب دین و آزادی توضیحاً این که یک جناح اهل بیت با اصالت دادن به دین، آزادی را رد می‌کند و یک جناح با اصالت دادن به آزادی، دین را رد می‌کند، ولی ایشان شعار عدم تفکیک دین و آزادی را می‌زنند و جایگاه آزادی را هم از دل دین درمی‌آورد. دیگری هم رابطه دین و علم را هم به یک عده می‌گویند با پذیرش دستاوردهای علمی غرب، انسجام کل غرب را هم قبول کنیم و یک عده هم می‌گویند با پذیرش دین، کل دستاورد بی‌دین‌ها و مسیحی‌ها و یهودی‌ها و مارکسیست‌ها را رد کنیم. ایشان می‌آیند و این دورا باهم آشتی می‌دهد و رابطه دین و علم را به شیوه‌ای اصولی مطرح می‌کند. موضوع سوم، رابطه دین و قانون بود. مثلاً در صدر مشروطه یک عده می‌گفتند قانون اساسی یک مقوله غیردینی است و مشروطه را مطرح می‌کردند در برابر قانون، در حالی که علامه نائینی گفت مشروطه عین مشروطه است. یعنی این قانون اساسی خود احکام اجتماعی قرآن است و این تضاد را حل کرد. در مقاطع بعد این تضاد توسط دست‌های مرموز و جریان‌ات انحرافی ایدئولوژیک تقویت شد تا این که ایشان آمد و این مسئله را مطرح کرد. خود مرحوم امام هم در این زمینه می‌گفتند مشروطه عین مشروطه است و گفتند، قانون اساسی رساله اجتماعی من است. ولایت مطلقه را هم که مطرح کردند پیش‌تر به معنای اولویت احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی بود. یکی هم قانون و آزادی بود که می‌گویند قانون بدون آزادی نمی‌شود، آزادی هم بدون قانون نمی‌شود، بالاخره آزادی یک حدی دارد حد آن را قانون تعیین می‌کند و نمی‌شود قانون را فقط وسیله سرکوب بی‌بناهان و توده‌های یک مملکت قرار داد. نباید از آن‌ها مسئولیت خواست ولی به آن‌ها آزادی نداد. یکی هم ایمان نو شونده است. عده‌ای که تضاد بین ایمان و بی‌ایمانی را مطرح می‌کردند که هر کسی ایمان دارد، ایمان او ثابت است. اما آقای خاتمی مسئله ایمان نو شونده را مطرح کرد و مراتب ایمان را که محتوای قرآنی هم دارد.

این‌ها بر کاتی بود که در این دوره داشتیم. که همه جزو مدل خاتمی است. البته این طور نیست که تمام کار انجام شده باشد و آموزش او جا افتاده باشد، این‌ها سر نخ‌هایی است که ایشان مطرح کرد و یک مقدار هم توضیح داد، اما متأسفانه اصلاح‌طلب‌ها دنبال خیلی از سر نخ‌هایی را که ایشان داد نگرفتند. مثلاً ایشان بر ظرفیت‌های خالی قانون اساسی تأکید کرد، یک عده که قانون را قبول نداشتند به چپ‌روی‌هایی دچار شدند و نیروها خنثی شد. اگر کسی بخواهد در ایران کاری کند باید یک مبدا مختصات نسبی قرار دهد و اقداماتش را با جریان خاتمی هماهنگ کند، نه این که حرکتی کند که خنثی شود یا شعاری بدهد که از ظرفیت‌های خالی قانون اساسی غفلت کند. این اواخر من به عینه دیدم که اکثر جریان‌هایی که اول سال ۷۶ و ۷۷ چنین شعارهایی می‌دادند تدریجاً به این رسیدند که خودشان را با خاتمی هماهنگ کنند. در این وهله به نظر من تمام نیروها به شفاف بودن خط خاتمی رسیده‌اند

و این که قانون اساسی ظرفیت‌های خالی زیادی دارد و هنوز بن‌بستی هم ندارد. تمام این بن‌بست‌ها متوجه جریان‌های کز دل است و نمی‌خواهد تن بدهد و دایم می‌رود به سمت نظامی شدن و اطلاعاتی شدن و امنیتی شدن و برخورد های فیزیکی و حذفی.

■ به یک سری ویژگی‌های بحث مردم‌سالاری دینی و حل تضاد دین با مردم و علم اشاره کردید، آقای خاتمی در ابتدا ایده جامعه معدنی را بر اساس مدینه‌النبی مطرح کرد و در ادامه تأکید بسیار زیادی بر مردم‌سالاری دینی داشتند، در حالی که پاره‌ای از مخالفین اصلاح‌طلبان که جریان گسترده‌ای هم هستند معتقدند که مردم‌سالاری و جامعه مدنی متعلق به جامعه مدرن و مدرنیته است و

یکی از برکات دوران خاتمی این بود که

اصلاح‌طلب‌ها توانستند مسئله راست و وحشی

را که البته با راست مدرن و سنتی مرز دارد

مطرح کنند. آن‌ها وجوه مختلف این راست

وحشی - مافیای اداری، سیاسی، قدرت، ثروت

و ... - را به زبان‌های مختلف مطرح کردند و به

نظر من این از نظر جنبش اصلاح و نیز از نظر

تحلیلی ارتقای بسیار خوبی بود.

قابل تلفیق با دین نیست؛ شما این تضاد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ من این را بخشی از نوآوری دینی می‌دانم. این کاری بود که مرحوم طالقانی شروع کرد، قبلاً سیدجمال و دیگران، دکتر شریعتی و ... نیز در این زمینه کار کرده بودند. خود مرحوم امام هم که به دست ایشان این قانون اساسی ۵۸ پذیرفته شد و آن را امضا کردند، در این مسیر تلاش کردند. آزادی‌های موجود در قانون اساسی هم کم نیست و آن‌چه که ملت می‌خواهد چیزی جز همین آزادی‌ها نیست. امنیت شغلی، قضایی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... هم در قانون اساسی هست. خداوند حتی به شیطان که دشمن قسم خورده اوست مهلت می‌دهد یا می‌گوید لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی، یعنی در ذات دین اکره نیست، اکره کار امپریالیسم و ... و یک چیز تحمیلی است، روند رشد مشخص است. وقتی راه رشد مشخص است، رشد و گسترش امت واحده، حکم اصلی قرآن می‌شود و خدا این رشد را تضمین کرده است. با این وصف به نظرم یک مؤمن یا یک مسلمان نگرانی ندارد، چون جهت تاریخ مشخص است. اساس مدارا و تضمین علمی و ایمانی مدارا، این است که باور داشته باشیم جهتی وجود دارد و بالاخره اگر چه کوتاه‌مدت روی حق پو شانده شود، از بین نخواهد رفت. این مسئله به نظر من، اساس مداراست و حالا می‌گویند مدارا جوهر دموکراسی است. ما می‌بینیم این مسئله در مذهب ما به بهترین وجهی وجود دارد و در تاریخ معاصر هم دیده‌ایم، دموکرات‌ترین مردم

ما، دین دارترین بوده‌اند. که تحمل شان خیلی بالا بوده است. بالاخره اگر احکام می‌خواست به زور اجرا شود، چرا ۱۲۴ هزار پیامبر آمده‌اند؟ چرا این همه امام آمده‌اند؟ خدا مگر قدرت نداشت یک حکمی را اجرا کند؟ اما همه این کارها به این دلیل بوده که با آموزش و آزادی، احکام برای مردم جا بیفتد. اطاعت از طوع می‌آید، طوع یعنی شوق و میل. اطاعت در برابر کراهت است، طوع در برابر کره است. ضرورت زمان برای هدایت چیست؟ این که هدایت همراه با آزادی جا بیفتد. مرحوم طالقانی می‌گوید هدف از احکام، رشد عقول است، اگر بنا بود به زور اجرا شود که عقلی رشد نمی‌کرد. حالا جای تفصیل دارد که چطور آزادی از متن دین برمی‌آید.

به نظر من آقای خاتمی از نظر فکری در نحله ملاصدرا و طالقانی و امام

متأسفانه شعار معیشت به دست جناح راست افتاده است، در حالی که قبلاً شعار معنویت می‌داد و اولویت اقتصاد را قبول نداشت.

حالا برای کوبیدن آقای خاتمی شعار اقتصاد را مطرح می‌کند و با تأسف به صورت یک شعار چشمگیر هم درآمده و در دهان‌ها افتاده است.

قرار دارد و او هم کاملاً برایش آشکار است که آزادی از متن نشأت می‌گیرد و سنگ زیرین آسیای دموکراسی هم دین داری است، چون اگر دین نداشته باشیم، جهتی برای تاریخ قایل نیستیم. اگر جهتی برای تاریخ قایل نباشیم، اربابان زر و زور و تزویر هم می‌توانند حاکم شوند. یعنی به هر حال نمی‌توانیم مدارا کنیم، چون می‌گوییم دشمن ما حاکم خواهد شد، ولی وقتی بدانیم تاریخ جهتی دارد و جهت آن به چه سمتی است و اراده خدا هم پشت آن است، این سنگ زیرین آسیای مدارا و دموکراسی است و شکی در این نیست.

■ شما اشاره کردید که یکی از برکات این دوران، پرده برداری از واقعیت‌ها و بیان آن‌ها بوده است. به نظر من بحث آشکار سازی و پرده برداری از واقعیت‌ها، در واقع تحقق قیامت یا بخشی از قیامت است؛ همان گونه که در آن دوران و در آن زمان همه چیز آشکار و بارز می‌شود، در این دنیا نیز نوعی آشکار سازی تحقق یافته است. شاید بتوان گفت آشکار سازی جوهر اصلاح طلبی در ایران است. از جمله این آشکار سازی‌ها همان طور که اشاره شد وجود و نقش شرکت‌های اطلاعات و عملکردهایشان، گروه‌های پورسانتاژ بگیر و عملکرد آن‌ها و مسایلی از این قبیل بوده است. ما در مورد نقش مخرب این پدیده‌ها بر اقتصاد مملکت زیاد نشنیده‌ایم، من می‌خواهم در رابطه با اولویت توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی به یک برداشت اشاره کنم.

برداشتی که من دارم این است که تا زمانی که با عواملی از قبیل شرکت‌های مخرب و پورسانتاژ بگیر که دارای نقش عمده‌ای در اقتصاد هستند برخورد نشود، هرگونه تحول اقتصادی و یا رشد تولید و توسعه مملکت خیال خام است و در واقع این شفاف سازی زمینه اولیه و ضروری برای هرگونه توسعه اقتصادی است. آن‌هایی که می‌خواهند به توسعه اقتصادی برسند، بدون آشکار سازی و بدون بیان واقعیت‌ها، قطعاً بدون مشارکت و همدلی مردم خواهند ماند و اساساً آن هزینه‌هایی که در راه این توسعه اقتصادی می‌شود، بیش تر به جیب همین شرکت‌ها و گروه‌ها خواهد رفت. دیدگاه شما در این باره چیست؟

□ اقتصاد ما، اقتصاد انگلی است و این همان چیزی است که خاتمی می‌گوید غده سرطانی بدخیم، گروه‌های پورسانتاژ بگیر نفت و کالا که بر اساس نازکی کار و کلفتی پول عمل می‌کنند و لذا بی‌رحم هستند. یا شبکه ترانزیت مواد مخدر که کم‌زحمت‌ترین و پردرآمدترین کار است و یک جهنم سردی به نام ۵ میلیون معتاد برای ما درست کرده است. یا همین سرمایه‌های سرگردانی که در بازار فعال اند و ربا می‌خورند و صنایع و تجارت ملی ما را از بین می‌برند و... به هر حال تا این‌ها اصلاح نشود، اقتصاد ما سروسامانی پیدا نمی‌کند.

در صحبت‌هایم دو مورد را بیان کردم که بار دیگر به آن‌ها اشاره می‌کنم. کارخانه‌های چیت سازی و نساجی در معرض اضمحلال اند، چرا که به روز نیستند و طرح‌های مدرن ندارند، اما همین شرکت‌هایی که گمرک و مالیات نمی‌دهند - به صورت متناهی دارند از مرزها جنس وارد می‌کنند و این جنس‌ها هم طرح خوب دارند و خیلی هم ارزان وارد کشور می‌شوند - چون گمرک نمی‌دهند و به این ترتیب به صنایع ما ضربه‌های بنیادی می‌زنند. یا یک مورد این که کارخانه‌ها را به قیمت ارزان می‌خرند، سوله‌ها و ساختمان‌های آن را خراب می‌کنند، حقوق کارگران را می‌دهند و آن‌ها را باز خرید می‌کنند. بعد زمینش را به چند برابر قیمت می‌فروشند و یک برخورد تجاری - مالی با صنایع می‌کنند. گروه‌های پورسانتاژ بگیر نمی‌گذارند صنایع نیشکر ما پا بگیرد، شکر وارد می‌کنند، قند وارد می‌کنند، چون پورسانتاژ دارد. بی‌رحمی‌ها و قساوت‌ها نیز ناشی از همین موضوع است؛ نازکی کار و کلفتی پول، چرا که حاضر نیستند موقعیتی را که دارند از دست بدهند، این است که به فشار و زور دست می‌یازند. من نظر شما را قبول دارم که اقتصاددانان هم این است که اقتصاد ایران مانند استبداد است. این است که هر چه آب در آن بریزند، سرریز ندارد و از منافع به دور است. این هم نفت، گاز، معادن و صادرات داریم، باز هم در حالی که مردم روبرو هستند، برای این که تمام این سودها را زالوصف می‌کنند و می‌گیرند. شبکه‌های اختاپوسی پورسانتاژ بگیر و مکنده خود را با آن می‌بندند. یکی از برکات دوران خاتمی این بود که اصلاح طلبان را به قدرت رساند. این‌ها راست وحشی که البته با راست مدرن و سنتی مرز دارد را مطرح می‌کنند. آن‌ها وجوه مختلف این راست وحشی - مافیای اداری، سیاسی، قضایی، قضات - را به زبان‌های مختلف مطرح کردند و به نظر من این هم یکی از برکات این دوران است. نیز از نظر تحلیلی ارتقای بسیار خوبی بود. به دنبال انتخابات اصفهان نیز

شعار ریاست جمهوری خاتمی علیه انحصار بود، منتها یک عده متوجه نشدند و علیه راست سنتی و راست مدرن و نیروهای به اصطلاح «شیوه تولیدها» که قانوناً مالیات و گمرک می دهند و یک منفعت طلبی قانونی دارند، موضع گرفتند و آن‌ها را به عنوان دشمن اصلی مطرح کردند. در حالی که طبقات مولد که خدماتی انجام می دهند و سودی قانونی می برند، این‌ها را باید صراحتاً تأیید کنند و حتی در مقطع انتخابات ۸۰ تحلیل گذشته خود را هم به نقد بکشند. چپ‌روی‌هایی در این زمینه شد و به قولی ۸ میلیون به حاشیه رفتند. آن‌ها راست سنتی را دشمن اصلی گرفتند و بین سنت و مذهب هم مرز آشکاری قایل نشدند و به همین دلیل، اکنون برای این که جامعه شفاف شود بایستی به خط درست برگردند و جامعه را به شفافیت اولش باز گردانند تا نیروهای مذهبی ۷-۸ میلیونی که واجد شرایط نیز بودند و در انتخابات ۲۹ بهمن شرکت نکردند، آن‌ها هم بیایند و به پروسه مشارکت بیوندند.

نظر من این است که کارهایی که خاتمی کرد سنگ بنای محکمی بود که اقتصاد سالم روی آن می‌تواند بنا شود. من حالا با خیلی از بازاری‌ها هم که صحبت می‌کنم، این‌ها هم نگران باندهایی هستند که آبروی بازار را برده‌اند، یعنی برایشان قبح‌ریا بسیار مهم است و رانت‌های اقتصادی برایشان بسیار اهمیت دارد. می‌گویند نوکیسه‌ها میلیارد شده‌اند در حالی که تاجرهای استخوان‌دار یک به یک ورشکسته می‌شوند. آن‌ها نمی‌توانند

شرافتمندانه کار کنند. یکی‌شان می‌گفت اگر ما خیلی خیلی هم که مذهبی باشیم و تقوا به خرج بدهیم باز هم پول مان شبهه دارد. دور، دست نوکیسه‌هایی افتاده که به هیچ دین و قانون و مالیتی پایبند نیستند و همه را با پول می‌خرند. قدرت سرمایه سرگردان، همه چیز را با پول می‌خرد. مردم اگر حالا مشکلات معیشتی‌شان بدتر شده یا فرقی نکرده، باید این مسئله را درک کنند. اواخر حکومت مصدق هم در بیمارستان‌ها مرکوکروم وجود نداشت، خیلی نارسایی‌ها بود. قطعات یدکی تاکسی پیدا نمی‌شد. اتوبوس‌ها در راه می‌ماندند. ما در مقطع کودتای ۲۸ مرداد تردید داشتیم و هیچ مقاومتی در برابر کودتا نشد، حالا که واقعیات و اسناد کودتا بررسی می‌شود و اعتراضات ورق می‌خورند، می‌بینیم مصدق واقعیتش احیا شده و حالا می‌گوییم عجب گوهر گرانبهایی را از دست دادیم. اکنون نیز شرایط خیلی مشابه آن وضع است. مبادا تردیدهایی در ما به وجود بیاید و فکر کنیم مسایل معیشتی‌مان حل نشده است. وقتی به کارهای اصلی دست می‌زنیم، عوارضی دارد که باید تحمل کرد. یک شخصی اول انقلاب تعریف می‌کرد که من در فلان منزل نوکر بودم، همیشه ته چین و پلو قیمه و... می‌خوردیم و هر روز هم چاق‌تر می‌شدم. از وقتی که تصمیم گرفتم نوکر نباشم، یک مدتی دنبال کار

بودم و کاریابی می‌کردم، آن وقت ناچار شدم نان و پنیر بخورم، زخم معده هم گرفتم، ولی این نان و پنیر استقلال بهتر از تمجین نوکری بود. ما هم وقتی بخواهیم مستقل شویم یک دوران پررنج و غذایی خواهیم داشت. آن موقع هم که نفت را ملی می‌کردند، انگلیس‌ها شایع کرده بودند نفت که ملی می‌شود ارزان‌تر می‌شود، به همه چلوکباب می‌دهند. در حالی که نفت ملی شد و ۶۰ هزار کارگر پالایشگاه به مشکل برخوردند. درآمد نفت به صفر رسید در شرایطی که توقعات هم زیاد بود. نفت سفید، لیتری نیم ریال گران شد. کار انگلیس این بود که توقعات مردم را زیاد کند.

بعد هم مفهوم ملی شدن را طور دیگری بیان کردند. هر حرکت اصیلی بالاخره مشکل‌آفرین است. به نظر من باید این مشکلات را تحمل کرد.

البته نه این که آقای خاتمی در زمینه معیشت مردم فعال نبوده، من این اعتقاد را ندارم. آقای هاشمی در خطبه‌ها توضیح می‌داد که ما بایستی یا صنعت دام را تقویت کنیم و گوشت را گران کنیم یا بگذاریم دام‌هایمان به ترکیه فرار کنند. یک موقعی در ترکیه گوشت کیلویی ۱۲۰۰ تومان بود، در ایران ۴۰۰ تومان بود، آقای هاشمی می‌گفت اگر گوشت گران می‌شود برای این است که دام‌ها در ایران بمانند. به این ترتیب، مردم را قانع می‌کرد که به هر حال گوشت به صورت خودکفا باشد بهتر از این است که از خارج وارد کنند. یا مثلاً می‌گفت اگر بخواهیم قیمت‌ها متعادل شود باید بعضی سوبسیدها حذف شوند و برای مردم توضیح می‌داد. آقای خاتمی هم باید این توضیحات را به مردم بدهد و نگذارد مردم غافلگیر شوند. البته ایشان تورم را پایین آورده، ولی باید مکانیسم همین پایین آمدن تورم را به مردم نشان بدهد. مردم دلایل ملموس می‌خواهند. متأسفانه شعار معیشت به دست جناح موسوم به راست افتاده است، در حالی که قبلاً راست شعار معنویت می‌داد و اولویت اقتصاد را قبول نداشت. حالا برای کوبیدن آقای خاتمی شعار اقتصاد را مطرح می‌کند و متأسفانه به صورت یک شعار چشمگیر هم درآمده و در دهان‌ها افتاده است. هر چه آقای خاتمی می‌گوید همه توافق کرده‌اید که سرمایه‌گذاری خارجی صورت بگیرد، عوام فریبانه گوش نمی‌دهند و مردم را به دام شایعات می‌اندازند. نظر من این است که تا این مسایل حل نشود، ماقصد سالمی نخواهیم داشت.

همان طور که گفته شد یکی از شعارهای خاتمی، شعار قانون اساسی و احیای آن بود و استفاده از ظرفیت‌های خالی، در حالی که بعضی شعار دموکراتیزه کردن پلورالیزه کردن ایران را می‌دهند. مزیت شعار خاتمی این است که قانون اساسی یک مرزی برای آزادی و پلورالیسم دارد که همانا مقوله عدالت و استقلال است. از آقای خاتمی هم پرسیده شده که شما توسعه سیاسی را تا کجا پیش می‌برید یعنی آزادی مطبوعات و احزاب و... را، ایشان

مزیت الگوی

قانون اساسی خاتمی این است

که قانون اساسی یک مرزی

برای آزادی و پلورالیسم قایل

است که همانا مقوله عدالت و

استقلال است. از آقای خاتمی

هم پرسیده شده که شما

توسعه سیاسی را تا کجا پیش

می‌برید یعنی آزادی مطبوعات

و احزاب و غیره را، ایشان

گفته بود تا جایی که جنگ

داخلی راه نیفتد.

گفته بود تا سرحد جنگ داخلی. یعنی اگر احساس کنند جنگ داخلی آغاز می‌شود و یک بحرانی به وجود می‌آید و همه نیروهای انسانی و مولد هرز می‌روند، آن جا آهنگ اصلاحات کند می‌شود و زمان بندی و مرحله بندی جدیدی پیدا می‌کند. به خصوص در شرایط فعلی که بعضی نیروها ویژگی امنیتی - نظامی به خود گرفته‌اند و به تعبیر خاتمی در جریان واقعه کوی دانشگاه، علیه دولت اعلام جنگ داده‌اند. باید توجه کنیم که در شرایط ظریف و حساسی قرار داریم.

■ برای سؤال بعد اگر اجازه بدهید وارد بحث انتخابات شویم. با توجه به مدت بسیار کوتاهی که تا انتخابات باقی مانده و مردم یکی از مهم ترین و سرنوشت سازترین انتخابات را پیش رو دارند، در این مورد هم ضروری است که صحبتی داشته باشیم. الان یکی از مسایل اساسی، حضور آقای خاتمی در انتخابات است. از افرادی با نیات گوناگون به ایشان پیشنهاد می‌کنند که با اراده خودشان کنار بروند و به صورت یک اپوزیسیون داخل نظام ادامه حیات بدهند. شاید الگویی که در ذهن این‌هاست، چیزی شبیه به عملکرد ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه باشد، در حالی که آن‌ها آگاهانه تن به یک انتخابات آزاد دادند و نتیجه انتخابات را پذیرفتند. به هر حال آن‌ها عنوان می‌کنند که ایشان به انتخاب خودشان کنار بروند و به عنوان رهبر اپوزیسیون داخلی ادامه حرکت بدهد. نظر شما در مورد این طرح چیست؟

□ همان طور که خودتان گفتید قضیه ساندنیست‌ها با خاتمی فرق می‌کند. ساندنیست‌ها در انتخابات شرکت کردند و تن به نتیجه انتخابات هم دادند. اگر آقای خاتمی هم شرکت کند و نتیجه آرا عدم پیروزی ایشان باشد، حتماً تن خواهد داد. ساندنیست‌ها نتیجه انتخابات را پذیرفتند، این فرق دارد با کنار رفتن و عدم شرکت در انتخابات. البته ایشان زمینه لازم را برای این که رهبر اپوزیسیون قانونی مملکت شود - چه اپوزیسیون درون نظام و چه اپوزیسیون بیرون نظام - دارند، چرا که ایشان رئیس کنفرانس اسلامی بوده‌اند و شخصیت جهانی شده‌اند و همه قبول شان دارند. با این حال در این خصوص جای تأمل وجود دارد. ما می‌دانیم رهبران اپوزیسیون قانونی مملکت هم می‌گویند بار اصلاحات به دوش خاتمی است، آن‌ها در همین حالت هم قبولش دارند. او در خیلی زمینه‌ها جلوتر بوده است و شعار ایمان نو شونده در زمینه مذهبی، ایران برای ایرانیان در زمینه ملی و غیره را مطرح کرده است. بنابراین نیازی به استعفا ندارد. خیلی از نیروهای مترقی معتقدند ایشان خودشان در رأس اپوزیسیون هم هستند و دلیل ندارد کنار بروند؛ می‌توانند هم رئیس جمهور باشند، هم شعار احیای قانون اساسی بدهند. احیای قانون هم

یک حرکت انقلابی و تدریجی است و ایشان می‌تواند هر دو مقام را داشته باشد.

ما هم اکنون شاهد هستیم که بسیاری از دیدگاه‌های ایشان برای افراد دیگر جرم حساب می‌شود. در این صورت، اگر آقای خاتمی کناره‌گیری کند، مشکلات زیادی ایجاد خواهد شد. هر کس که در کار اجرایی باشد، بالاخره اشتباهاتی هم خواهد داشت. به قول مقام رهبری در یک نظام وقتی فقر و فساد و تبعیض بیداد می‌کند و اصلی ترین کار مبارزه با این سه مورد است، در چنین نظامی آدم نمی‌تواند سالم در برود و کژدلانه، می‌شود افراد را محاکمه کرد. شاید کنار رفتن خاتمی از دیدگاه این جریان به ماندلا شبیه تر باشد. می‌گویند خاتمی الگوی ماندلا را بپذیرد، ضمن این که در اوج قدرت است، کنار برود تا دیگران شکوفا شوند، یعنی نسل جوان تری بالا بیاید. این در شرایطی است که حاکمیت خاتمی، مشهود شود؛ آشکار شود که اکثریت قبولش دارند و شخصیت مقتدری است، در این حالت اگر انصراف بدهد بحث دیگری است. ولی حالا اکثر کسانی که طرح کناره‌گیری او را مطرح می‌کنند، کسانی هستند که می‌گویند خاتمی کاری نکرده و پیشرفتی ندارد، بنابراین اگر برود آبرویش حفظ خواهد شد و رهبر اپوزیسیون می‌گردد. اگر چهار سال دیگر هم باشد، آبرویش بیش از این می‌رود که البته این طور نیست.

■ در همین جا من یک سؤالی مطرح

کنم و آن این که به نظر می‌رسد دو جریان

چنین نظری نسبت به کنار رفتن خاتمی دارند: یک جریان معتقد است با توطئه‌هایی که علیه ایشان شده و بن‌بست‌هایی که ایجاد شده توانسته است کاری کند و بهتر است کنار برود، و جریان دیگری که اساساً از اول هم موافق ایشان نبوده است و حالا از یک موضع ظاهراً دلسوزانه نظر می‌دهد که ایشان کنار برود تا وجهه خودش را حفظ کند تا بیش از این محبوبیت خود را از دست ندهد. ارزیابی شما درباره این دو موضع گیری چیست؟

□ من با نظر کسانی که می‌گویند خاتمی پیشرفتی نداشته و ادامه ریاست جمهوری اش هم باعث آبروریزی می‌شود مخالفم. من معتقدم که برخلاف این که می‌گویند ایشان در اصلاحات به بن‌بست رسیده، جریان مقابل به چنین مشکلی گرفتار شده است؛ یعنی جریان نگران از آینده، ایشان در نطق مجلس شورای اسلامی گفتند کاندیدا شدن دو مؤلفه می‌خواهد یکی این که احساس پیشرفت کنیم و دیگر این که مردم حضور مجدد مرا بخواهند، اما او هیچ‌گاه مسئله به بن‌بست رسیدن را مطرح نکرده است. او پیشرفت‌های خودش را به تفصیل مطرح کرد، منتها به موانع هم اشاره نمود. مثلاً در وزارت کشور در جمع نیروهای امنیتی کشور گفت هر ۹ روز یک بحران در کشور ایجاد شده

اختیارات رئیس جمهور در حدی است که می‌تواند به مجلس و مقام رهبری و قوه قضاییه، گزارش تخلفات از قانون اساسی را بدهد، البته آقای خاتمی این تخلفات را به مردم نگفتند، ولی اگر مردم در جریان قرار می‌گرفتند حتماً پی‌گیری می‌کردند و حساسیت نسبت به تخلف جنبه عمومی به خودش می‌گرفت.

است (غیر از بحران‌های بزرگ). ضمن این که گفتند با این اوصاف حتماً می‌گویند نمی‌شود کار کرد، و در ادامه با یک لبخندی گفتند ولی می‌شود کار کرد. من از این موضع، انفعال را استنباط نکردم، ولی چون شرایط کنونی، شرایط اعلام جنگ علیه نظام قانونی کشور است، درجه پیشرفت، کند است. این را نباید با بن بست اشتباه کرد. به نظر من هر کسی در چنین شرایطی اگر بخواهد جنگ داخلی نشود، اگر بخواهد قانون اساسی تحقق پیدا کند، راهی جز این که پیشرفت را زمان مند کند ندارد. اما طرف مقابل بن بست‌هایی دارد، مثلاً: اولاً آرای مردم را ندارد. این که آرای مردم را ندارند بسیار شفاف شده و در میان خودشان هم خیلی‌ها این مسئله را قبول کرده‌اند به همین دلیل یک جریان نواندیش هم ایجاد شده که معتقد است خاتمی اکثریت آراء را دارد و کمبود آرای آن‌ها به دلیل تناقض‌هایشان است. به همین دلیل دچار گجی شده و طیف‌هایی از آن‌ها به کارهایی از قبیل قتل‌های زنجیره‌ای یا ترور حجابیان دست می‌زنند. آن‌ها می‌خواهند حاکمیت خودشان را تصویب کنند، به ناچار به راه‌های غیر قانونی و غیردموکراتیک دست می‌زنند. اگر هم یک راه

که دفعه قبل آورد رای «درهمی» بود. کارگزاران معتقد بودند این رای ما بود و هر کسی ادعا داشت که ما سهیم هستیم. کابینه‌ای که به وجود آمد کابینه ناشی از این اختلاط بود، بعضی‌ها به سید بودنش رای دادند. حالا چهار سال است مردم عملکردش را دیده‌اند، مخالفت‌هایی را که با او شده از جوانب مختلف دیده‌اند حالا اگر هم رای بدهند این رای با شناخت است. این رای از موضع دیگران نیست کابینه‌ای هم که خواهد داشت یک کابینه یکدست‌تری خواهد بود. می‌تواند اصلاحات را با متانت بیشتری جلو ببرد. ولی پیش بینی من این است که اگر ایشان بیاید چند مشکل دارد که مردم را دچار مشکلات ذهنی کرده است. یکی این که می‌گویند ایشان در زمینه معیشت مردم کاری نکرده‌اند؛ یکی می‌گوید این همه زندانی شدند و مطبوعات را بستند ایشان اعتراض نکردند - بعضی‌ها هم می‌گویند عملکرد ایشان ضعیف بوده است، اه‌آ همه کسانی که به آن‌ها ظلم شده است معتقدند که این فشارهایی که تحمل می‌کنند ناشی از آقای خاتمی نیست و آن را به جریان دیگری منتسب می‌کنند.

قضیه حق و باطل با قضیه قانون اساسی فرق می‌کند. قانون اساسی ما گفته است که باید مخالف هم باشد و رای بدهد. رای مخالف، نشان‌دهنده یک سلیقه است برای اداره مملکت و رای موافق نشان‌دهنده سلیقه دیگری. بنابراین وقتی قانون اجازه داده که رای موافق و مخالف باشد، نه جناح اصلاح طلب، نه جناح محافظه کار هیچ یک حق ندارند این را با مرزبندی حق و باطل مخدوش کنند.

قانونی را دنبال می‌کنند، در واقع رویه شبه قانونی است. آن‌ها به جای این که کنار بروند، می‌خواهند ثابت کنند مردم فریب خورده‌اند و مطبوعات مردم را فریب داده‌اند. مردم آگاه‌اند و در صحنه هستند و در فاز قانونی حرکت می‌کنند. اکنون مطبوعات در سبد خرید بسیاری از خانواده‌ها جای دارد. دومین بن بست آن‌ها نداشتن کاندیدای مقبول مردم است علی‌رغم این که چهره‌های پخته و کارشناس با تجربه در جریان آن‌هاست، ولی مورد استقبال مردم قرار نمی‌گیرند و این به دلیل بینش و سوابق و عملکرد گذشته آن‌هاست.

سوم این که فصل الخطابی را که خودشان مطرح کردند یعنی مقام رهبری را در عمل قبول ندارند. ایشان مردم سالاری دینی و واژه مشروعیت مردمی را عنوان کرده‌اند، اما آن‌ها این موضع را قبول ندارند. علی‌رغم این که می‌گویند ما یک پدر داریم و جناح چپ پدر ندارد، اما در عمل مواضع رهبری را تا جایی قبول می‌کنند که در خط خودشان باشد.

بن بست چهارم این که هر جا خواستند مردم را محدود کنند حربه آن‌ها وزارت اطلاعات بود، اما حالا وزارت اطلاعات آلت دستشان نیست.

بن بست دیگر عملکردهای خشونت بار آن‌هاست، مردم از خشونت خسته شده‌اند در حالی که آن‌ها از روح قانون، گریز دارند. یک بن بست‌شان هم همین قتل‌های زنجیره‌ای است که به آن اشاره شد بنابراین بن بست‌هایی که جریان مقابل خاتمی دارد، همه، پیشرفت‌های خاتمی به شمار می‌آید. البته قصدایشان این است که آن‌ها نیز در راه قانون حرکت کنند.

این بار ممکن است بگویند خاتمی رای کم‌تر از دوره قبل خواهد آورد رای

■ من در این جا یک پراتزی باز می‌کنم، شما اشاره‌ای به نیروهای برانداز قانونی کردید، در این مورد یک توضیحی بدهید.

□ منظورم این جمله آقای خاتمی بود که در همان گفت بعد از قضیه اصلاح وزارت اطلاعات، منتظر واکنش‌هایی بودم. ایشان گفت واقعه کوی دانشگاه در تیرماه ۷۸ مصداق آن واکنش بود و گفت آن‌ها در کوی دانشگاه به دولت اعلان جنگ دادند. یا یکی از عناصر این جریان گفته بود که تنها راه سقوط خاتمی مبارزه مسلحانه است آن جریانی که معروف به گروه‌های خودسر در وزارت اطلاعات شد، در واقع، جریان براندازی علیه نظام قانونی بود و به تعبیر مقام رهبری، آبروی وزارت اطلاعات را برد.

■ به بحث آمدن و یا نیامدن آقای خاتمی باز گردیم. یک نظر دیگری هم مطرح است که بهتر است آقای خاتمی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکنند تا با حاکم شدن راست و مواجهه آن با برخورد‌های مردمی، این جناح به یک فروپاشی برسد، نظر شما در این مورد چیست؟

□ پیش بینی من این است با آن که جریان راست یک جناح واحد نیست و خیلی طیف‌ها در آن به هم پیوند خورده‌اند. اما یک درهم پیچیدگی بسیار عجیبی پیدا کرده است و نیرویی شده که فکر نمی‌کنم اگر خاتمی کنار برود و آن‌ها بیایند به این زودی دچار فروپاشی بشود. دلایلم این است که اولاً جریان راست با جریان اصلاح طلب در سه مورد مشترک هستند: یکی در مورد سرمایه‌گذاری اروپا، دیگر در مورد قراردادهای نفتی و سوم در مورد خصوصی کردن صنایع. یعنی بسیاری از اصلاح طلب‌ها می‌دانند در صورت آمدن راست

برخی از ایده‌هایشان متوقف نشده و حتی شاید غرب هم برای سرمایه‌گذاری راغب‌تر باشد. دیگر این که از آن‌جا که جناح موسوم به راست به درآمد نفت و مازاد آن تکیه دارد، می‌تواند در مرحله بعد از خاتمی با وارد کردن اجناس به طور مقطعی به مشکلات معیشتی پاسخ گوید و به جای این که مازاد درآمد نفتی را در سرمایه‌گذاری‌های صنعتی هزینه کند، در اقلام مصرفی صرف نماید و اشتغال‌های کاذبی ایجاد کند، اما از آنجایی که رأی مردم را نذارند، تاریخ معاصر نشان داده که بدون رأی مردم ناچارند رویکردی به جریان خارج داشته باشند. جریان گرایش به خارج هم زمینه‌هایی دارد که من یکی یکی آن‌ها می‌شکافم.

به نظر من جریان محافظه کار آهنگ‌هایی را به صدا درآورده که از این گرایش (به خارج) و فرصت‌ها استفاده کند. یک آهنگ این است که کمیانی‌های نفتی از تعمیق دموکراسی در ایران و تعمیم آن به منطقه نگران هستند. فضای آزاد در ایران موجب شده، قراردادهای نفتی در معرض نقد و بررسی قرار بگیرند که به نظر من خیلی خوب بود و به قول وزیر نفت در مجموع باعث شد در قراردادهای جدید هم اصلاحاتی انجام شود. اما کشورهای ذینفع نمی‌توانند این نقد و بررسی را تحمل کنند جریان راست با توجه به این زمینه به طرف غرب متمایل می‌شود که هم نیاز خودش و هم نیاز غرب را پاسخ گوید. بعد از پذیرش قطعنامه در سال ۶۷، دو جریان در نیروهای جامعه به وجود آمد- هم در نیروهای نظامی و هم در نیروهای غیرنظامی - یکی این که ما بایستی جنگ را ادامه دهیم تا غرامت جنگی بگیریم چرا که از این جنگ با متجاوز هیچ چیز نصیب ما نشد، یک عده هم گفتند اگر بخواهیم غرامت بگیریم باید تعداد بیش‌تری کشته بدهیم و تشنج بیش‌تری بشود. این تضاد به طور عینی در جامعه ما بود. به نظر من این جریان محافظه کار با استفاده از این تضادی که عینیت دارد می‌گوید بهترین فرصت برای ما به وجود آمده که به عراق حمله کنیم چون آمریکا و انگلیس می‌خواهند عراق را سرنگون کنند و در مقالات استراتژیک معتبرشان نوشتند تهاراه و کلیداین کار ایران است. یعنی ایران باید یک بستر باشد برای فعالیت ابوزیسیون عراق در یک جنگ درازمدت چریکی آن‌هم با پشتوانه نظامی امنیتی آمریکا. چون در این جا خط مشترک دارند، حتماً یک پیوندهایی هم به وجود می‌آید. بنابراین سرمایه‌گذاری غرب هم شروع می‌شود. ما نباید فکر کنیم اگر که غرب در یک کشوری که حکومت پایگاه مردمی ندارد سرمایه‌گذاری نمی‌کند، بلکه سعی می‌کند با سرمایه‌گذاری، آن حکومت را تقویت نماید.

یادم است در ۱۵ خرداد ۴۲، مردم حکومت را قبول نداشتند، قیام کردند تا حدی که اگر همان ظهر ۱۵ خرداد مردم برای صرف ناهار و خواندن نماز به خانه‌های خود نمی‌رفتند، نیروی نظامی نمی‌توانست قیام را سرکوب کند. ولی بعد از ۱۵ خرداد دیدیم که سرمایه‌گذاری آمریکا و اروپا و شوروی در ایران شروع شد و آن‌ها رژیم شاه را تقویت کردند و یک عده از سران نیروهای ملی - مذهبی را به زندان انداختند و یک عده را محاکمه کردند. چنین فضایی به وجود آوردند و تا مدتی هم ماندند. امکان دارد این طور هم بشود به خصوص با روی کار آمدن جمهوری خواهان که یک کابینه نفتی نظامی هستند و هدف اصلی‌شان حل معضل عراق و تبدیل مهار دو جانبه به مقابله دو جانبه است که ما هم به جان عراق بیفتیم و نفت بفروشیم، اسلحه بخریم. این مسایل

خیلی نگران‌کننده است. در حالی که استراتژی نفتی آمریکا مواجهه با کمبود انرژی است و به همین دلیل در سرتاسر دنیا مشغول اکتشاف و دست‌اندازی بر منابع هستند، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا ما به هزینه خود، کار اکتشاف را انجام می‌دهیم و مشکل آن‌ها را حل کنیم؟ آیا آن‌ها که با سرمایه‌گذاری کلان خارجی در توسعه منافع نفتی شتاب می‌کنند، ناخودآگاه دچار هم خطی با کمیانی‌های نفتی نخواهند شد و آیا این هم خطی به معنای آن نیست که درصدد جلوگیری از فروپاشی خود هستند.

■ به نظر می‌رسد شما سؤال را به صورت کامل‌تری پاسخ دادید. و در واقع این فکر که با کنار رفتن آقای خاتمی، بحران‌های نظام آن‌قدر زیاد شود که مردم رودرروی نظام قرار بگیرند و قدر آقای خاتمی را بدانند، حداقل به سرعت و فوری تحقق نمی‌یابد، به این دلیل که جناح مقابل دارای امکاناتی برای ارایه یک سری اصلاحات ظاهری و کم کردن فشار از روی مردم با استفاده از مازاد انرژی است و با توجه به این که به سبب نداشتن رأی مردم قطعاً پیوندهایی را با جناح‌های خارجی برقرار می‌کند. هرچند که با نداشتن

رأی مردم احتمالاً شکاف بین مردم و این جناح علی‌رغم به کارگیری - روش‌های کوتاه مدت - هرروز عمیق‌تر خواهد شد. آیا تحقق این روند قطعی به نظر می‌رسد؟

□ البته نمی‌توان گفت قطعی است، ولی به احتمال قوی امکان تحقق دارد. یعنی به دلیل اشتغال و رونق کاذب که توسط سرمایه‌گذاری خارجی ایجاد می‌شود، یک مدتی روند اصلاحات مردمی کند می‌گردد، ولی بعد به دلیل وابستگی که از این طریق پیدا می‌کنیم، احتمالاً تجربه‌های قبل از انقلاب

تکرار می‌گردد که جای نگرانی دارد. می‌خواستم بگویم نظام منهای خاتمی، یک استبداد ساده و سنتی نخواهد بود، بلکه می‌تواند جریانی باشد که در بستر خطمشی سرنگونی عراق قرار بگیرد و از این طریق پشتوانه نظامی آمریکا را هم به دست بیاورد و همچنین می‌تواند در چارچوب خطمشی نفتی آمریکا عمل کند و پشتوانه اقتصادی این کشور را به همراه داشته باشد؛ از قیمت بالای نفت سود جوید و با جلب سرمایه‌گذاری خارجی، جناحی از اصلاح طلب‌ها را هم جذب کند و با مازاد درآمد معیشت مردم را موقتاً حل کند. بنابراین آمدن آقای خاتمی به عرصه انتخابات را مفید می‌بینم.

■ با فرض حضور قبول کاندیداتوری از طرف خاتمی، شما فکر می‌کنید در دور جدید، ایشان باید چه برنامه‌هایی داشته باشند؟ با توجه به این که چهار سال تجربه گرانقدر در گوران مبارزهای سنگین را داشته‌اند و طبیعی است که مردم توقعاتشان افزایش پیدا کرده و خواستار تحولات جدیدی هستند و شاید ادامه کار به روش چهار سال گذشته تا حدی قابل قبول نباشد. فکر می‌کنید برنامه جدید ایشان چه می‌تواند باشد؟



□ یک تبصره می‌خواستیم بر دلایل آمدن ایشان اضافه کنیم. یکی این که اگر قانون‌گرایی شعار درستی است، بهترین کسی که می‌تواند آن را تحقق بدهد، خود ایشان است. ثانیاً ما می‌بینیم در سال‌های اول، دوم و سوم آقای خاتمی وقت زیادی صرف مقابله با کارشکنی‌های مجلس پنجم و رد صلاحیت‌ها کردند. وی در چهار سال بعد با مجلسی مواجه می‌شود که سه سال مشترک دارند که دوران شیرین هماهنگی قانون‌گذار و مجری خواهد بود. این که چه قوانینی برای رفع فساد وضع کرد و ...

اما در رابطه با سؤال اخیر شما، بعضی‌ها می‌گویند ایشان شرط بگذارند. البته آقای خاتمی برای آمدن در نظام شرط‌هایش را مطرح کرده است. همین که می‌گوید احیای قانون اساسی، بالاخره این شرط است، ولی این شرط نیرو می‌خواهد؛ یعنی اگر همه با تمام وجود به صحنه بیایند و حرکت شکوهمندی ایجاد کنند، این آرای زیاد و حضور گسترده در صحنه می‌تواند در جریان مقابل یک تصویری ایجاد بکند که آرای مردم یک واقعیت است و چون مطبوعات و احزاب، هم نیستند، که از ایشان حمایت کنند و اکثریت مطبوعات طرفدار اصلاحات تعطیل شده، بنابراین این تصویری که «مردم گله‌اند و در آغل باز شده» از بین می‌رود. جریان‌ها می‌فهمند که آرای مردم یک واقعیت انکارناپذیر است. تقاضای من این است که مردم با حداکثر نیرو بیایند. این مسئله مهم است و من فکر می‌کنم خط آقای خاتمی هم همین است. برای این که انتخابات شمر ثمرتر شود، پیشنهاد من این است که ایشان وجوه مختلفی از این قانون‌گرایی را برای مردم باز کنند و بگویند قانون اساسی ظرفیت‌های خالی زیادی دارد یا این که بگویند احیای کدام مواد در اولویت است. یک برنامه‌ریزی می‌خواهد که اولویت در مواد را پیدا کنند و این که آیا این مواد در بستر زمان و مکان، مورد قبول مردم و قابل پیاده شدن و قابل اجراست یا نه؟ مثلاً ممکن بود احیای وزارت اطلاعات را اول ریاست جمهوری شان مطرح می‌کردند هیچ کس قبول نمی‌کرد، ولی وقتی شرایط آن آماده شد ایشان حتی به قیمت استعفا بر پاکسازی اطلاعات از باندهای خودسر تأکید کردند. پس همین تصریح قانون‌گرایی و این که هر نیرویی در خط قانون باشد مورد تأیید ایشان است، بسیار موثر است. ایشان گفتند حتی تشکیلات محارب خارج از کشور هم اگر اسلحه‌شان را زمین بگذارند می‌توانند به مملکت بیایند و در خط قانون فعال بشوند. یا این که می‌گویند مانع اصلی انحصار است و شیوه تولید سنتی و مدرن تا جایی که در حد قانون هستند و مالیات و گمرک می‌دهند، باید تأیید شوند.

منظورم این است که با صراحت و شفافیت کامل از نیروی مولد - تحت عنوان راست سنتی یا راست مدرن - که حتی منفعت‌طلبی قانونی هم دارند، حمایت شود و فقط با راست بی‌رحم، «باندهای مافیایی» برخورد شود و اجازه داده نشود که جریان‌ات انحصارطلب از حالت باند به صورت شبکه در بیایند و اگر هم به صورت شبکه هستند به صورت یک طبقه مولد در نیایند. این موضوع بسیار مهم است. توقع ملت از آقای خاتمی این است که از آن‌جا که در رأس اطلاعات بوده‌اند، و به هر حال موانع احیای قانون اساسی را می‌دانند و موانع رشد، توسعه سیاسی و اقتصادی جامعه را عمیقاً درک کرده‌اند، این موانع را بگویند. به هر حال هر رئیس جمهوری که دوران خدمتش تمام می‌شود، می‌آید برای رئیس جمهور بعدی موانع را می‌گوید و تجربیاتش را بازگو

می‌کند. بهتر است که این موانع برای ملت توضیح داده شود که به صورت یک ساختار در بیاید. نیروهای بعدی هم سوراخ دعا را گم نکنند و در تشخیص موانع بتوانند اصلی - فرعی کنند و در حاکمیت‌های بعدی هم بتوانند این خط سیر را تداوم بدهند. یعنی به نظر من این که در وزارت کشور تا حدی موانع را تشریح کرده‌اند، خیلی خوب بود. این که گفتند در هر ۹ روز یک بحران بوده است، نکته جدیدی بود. یا به طور مثال ایشان گفتند که اختیارات رئیس جمهور در حدی است که می‌تواند به مجلس و مقام رهبری و قوه قضاییه، گزارش تخلفات قانون اساسی را بدهد، البته آقای خاتمی این تخلفات را به مردم نگفتند، بنابراین اگر مردم بدانند حتماً پی‌گیری خواهند کرد و جنبه عمومی به خودش می‌گیرد. البته ایشان گفتند برای جلوگیری از تشنج و ... به مردم گزارش نداده‌اند، ولی گزارش به مردم اهرمی است که قانونی است و ایشان می‌توانند با رعایت مصالح و منافع ملی آن را به کار ببرند.

همین ظرفیت‌های خالی قانون اساسی که ایشان اشراف دارند، به مردم آموزش بدهند که به هر حال در این زمینه‌ها فعال شوند. در همین حد هم خیلی مفید بوده، حتی نیروهایی که نمی‌خواستند قانونی عمل کنند، بعداً بی بردند که این ظرفیت‌های خالی خیلی زیاد است. یعنی من بعضی‌ها را می‌شناسم که ابتدای روند ریاست جمهوری خاتمی، الگوهای دیگر را مطرح می‌کردند، ولی حالا عمیقاً از روی تحلیل معتقد شده‌اند که در شرایطی به سر می‌بریم که راست بی‌رحم با ۶ عنصر شبکه ترانزیت مواد مخدر، قتل‌های زنجیره‌ای، گروه‌های پورسانت‌ز بگیر نفت و کالا، شرکت‌هایی که قبلاً حول وزارت اطلاعات بوده‌اند، نقدینگی و سرمایه‌های سیال، یک بدیده واقعی است. یک راست جهانی هم وجود دارد که می‌خواهد در ایران سرمایه‌گذاری کند، در عین حال یک راست مدرن و یک راست سنتی هم وجود دارد. البته در این میان سرمایه‌داری ملی هم هست. به هر حال اگر که بخواهیم از ترکان سرمایه‌گذاری خارجی بهره‌مند شویم، لازم‌هاش این است که یک هویتی داشته باشیم. یک ارگان‌یسمی داشته باشیم که با محیط خارجی مان برخورد فعال کنیم و آن چیزهای مثبت سرمایه‌گذاری نظیر تکنولوژی و مهارت‌های علمی را بگیریم، یک مقداری از آن را جذب و هضم کنیم و یک طیفی را هم دفع کنیم. در شرایط کنونی اصلی‌ترین مؤلفه هویت ما قانون اساسی است که سند وفاق ملی است. آقای خاتمی که وفادار به قانون اساسی است و احیای آن را سر لوحه کار خودش قرار داده است، می‌تواند از سرمایه‌گذاری خارجی استفاده کند، بدون این که راست بی‌رحم فریب‌تر شود. اگر که جریان حاکم، جریان وفادار به قانون نباشد، طبیعی است که هر جا سرمایه‌گذاری خارجی انجام شود، منجر به فریب‌تر شدن راست بی‌رحم، ثروت‌های بادآورده و گروه‌های پورسانت‌ز بگیر می‌شود و به این ترتیب ما با یک جریان استبداد داخلی، متکی به سرمایه جهانی و ... مواجه خواهیم شد. اگر کلیمی بیاید بسیار مفید خواهد بود، چرا که این طیف‌ها به خوبی می‌شناسد؛ که در دوران ایشان بود که این جریان برای خیلی از نیروها کشف شد.

پس یک مسئله این بود که شعار ایشان قانونی باشد و در قانون هم رجه اثباتی‌اش را بگوید و موانع قانون را هم برای مردم بازگو کند.

■ در این رابطه من یک سئوالی داشتم؛ آیا می‌توان از صحبت‌های شما این برداشت را کرد که توصیه می‌کنید آقای خاتمی با بیان

واقعیتها و افشای باندهای توطئه‌گر و همچنین با تأکید مجدد بر محورهای اساسی، احیای قانون اساسی و بقیه برنامه‌ها، در واقع انتخابات را به نوعی تبدیل به یک فراندوم نسبت به این برنامه‌ها بکنند. یعنی در واقع حضور مردم، نشان‌دهنده نظر آنها نسبت به این برنامه‌ها خواهد بود؟

□ بله، عملاً همین طور خواهد شد. اگر مردم بیایند در صحنه، اولاً نظر رهبری تأمین می‌شود که می‌گویند اقتدار ملی چیزی جز مشارکت مردم در انتخابات نیست و علاوه بر این، موضع نظام در برابر جهانیان بالا می‌رود. ثانیاً در پرتو این اقتدار ملی، برنامه‌های احیای قانون اساسی هم از اقتداری شایان برخوردار خواهد شد و تحقق بیش‌تری پیدا می‌کند و موانعش را هم بهتر می‌توان از بین برد.

بله یک فراندوم بسیار طبیعی هم خواهد بود. من یکی از آرزوهایم این است که واقعا تا خرداد ۸۰ زنده بمانم و ببینم این شعور مردم، چگونه عمل می‌کند. مثلاً در دوم خرداد، شعور عمومی مردم خیلی جلوتر از گروه‌های متشکل و رسانه‌ها و حتی رادیوهای خارجی بود. من در یکی از دهات سوادکوه بودم - بعد از خرداد ۷۶ - از روحانی‌ده پرسیدم که آیا مردم این جا به خاتمی رأی دادند؟ گفت بله ۸۰ درصد. گفتم آیا دانشجویی این جا هست که شما را روشن کرده باشد؟ گفت نه ما اصلاً در این ده دانشجو نداریم. گفتم پس چه جوری شما روشن شدند و به خاتمی رأی دادید؟ گفت هیچی ظلم‌ها و فشارهایی که متوجه او بود آنچه ما را جلب کرد، در مناظره آخری هم دیدیم که واقعا مظلوم است و این باعث شد همه رأی بدهند. نیروهای مخالف هر چه فشار می‌آوردند، باعث می‌شود ایشان مظلوم‌تر تلقی شود و رأی بیش‌تری هم بیاورد.

■ شما در رابطه با عملکرد گذشته اصلاح‌طلبان، اگر جمع بندی و یا رهنمودی دارید که بتواند مورد استفاده قرار بگیرد، مطرح کنید.

ببینم من کوچک‌تر از آن هستم که توصیه‌ای داشته باشم، ولی از آن‌جا که در مبحث بحریاتی قرار گرفتم مطالبی را مطرح می‌کنم. لازم به ذکر است که اولین اشتباه برخی از اصلاح‌طلب‌ها این بود که متوجه نشدند که شعار قانون‌گرایی از ارزش استراتژیک‌والایی برخوردار است بر شعارهایی که تأکید کردند که در هر حکومتی متن قانون نیست. یعنی یک وجهی از قانون را چنان عمده کردند که سایر وجوهش پوشیده ماند و این نیروی خاتمی را تا حدودی خنثی کرد. با برخی شعارها تجدیدنظر در قانون اساسی را مطرح می‌کردند که با شعار خاتمی تناسب نداشت در حالی که شعارهای خاتمی رأی کافی آورده بود. بدین ترتیب جناح مقابل هم می‌توانست اصلاح‌طلبان را به نفاق متهم کند که این‌ها در مقطع انتخابات شعارهایی دادند، اما وقتی حاکم شدند شعارهای دیگری را مطرح کردند این کار به هر حال اعتماد آن جناح را هم نسبت به اصلاح‌طلب‌ها تضعیف کرد که این‌ها واقعا نمی‌خواهند در خط قانون کار کنند. همچنین غروری که به بعضی از اصلاح‌طلب‌ها دست داد، مثل صحبت‌های عبدالناصر که می‌گفت بیایدی‌ها را به دریا می‌اندازیم و چند روز بعد جنگ زوئن به وجود آمد و شکست خورد، برخی هم گفتند که برخی از این جریان‌های محافظه‌کار جایشان در بالکن است و این‌ها، این حرف‌ها خشم برخی را برانگیخت و دست‌به‌ترور زدند و...

سوم این که این‌ها راست‌سنتی را دشمن اصلی گرفتند، در حالی که راست

سنتی دشمن اصلی نبود. هر چند خوشبختانه بعداً ارتقای پیدا کردند و فهمیدند که راست وحشی دشمن اصلی است. وقتی هم که راست سنتی را مطرح می‌کردند، بین سنت و مذهب تفاوت آشکاری قایل نبودند و همان‌گونه که پیش از این گفتم به نظر من به همین دلیل بود که ۸ - ۷ میلیون نفر از مردم ما به حاشیه رانده شدند و ضمن این که واجد شرایط بودند، در انتخابات شرکت نکردند که بچه‌های جبهه‌رو هم در میان آن‌ها وجود داشت. نکته دیگر این است که قضیه حق و باطل با قضیه قانون اساسی فرق می‌کند و قانون اساسی ما گفته است که باید مخالف هم باشد و رأی بدهد. رأی مخالف، نشان‌دهنده یک سلیقه است برای اداره مملکت و رأی موافق نشان‌دهنده سلیقه دیگری. بنابراین وقتی قانون اجازه داده که رأی موافق و مخالف باشد، نه جناح اصلاح‌طلب، نه جناح محافظه‌کار نباید این را با مرزبندی حق و باطل اشتباه کنند. ما اجازه بدهیم که آلت‌رناتیو شکل بگیرد؛ آلت‌رناتیو نیرویی است که می‌تواند رأی مردم را داشته باشد و بر اساس سلیقه یا تشخیص کارشناسی خودش مملکت را اداره کند و همه جای دنیا هم این نیرو وجود دارد. حزب کارگر می‌رود، محافظه‌کار می‌آید؛ محافظه‌کار می‌رود، کارگر می‌آید و باید این زمینه‌ها به وجود بیاوریم که آرای مردم الزاماً دلیل حق یا باطل بودن کسی نیست.

یا مثلاً یکی از اشتباهات برخی اصلاح‌طلب‌ها، این است که می‌گویند جریان محافظه‌کار، عمر تاریخی‌اش به سر رسیده است. وقتی یکی عمر تاریخی‌اش به سر رسیده باشد یعنی دیگر بی‌خاصیت می‌شود، در حالی که ما نباید این را بگوییم. تحلیل‌های جبرگرایانه تاریخی را نباید تکرار کنیم، هر انسانی در مقطع ما، در اوج افول هم که باشد، اگر یک لحظه به خدا توجه کند، می‌تواند خودش را پاکسازی نماید؛ می‌تواند توبه کند؛ می‌تواند اصلاح کند. بنابراین اصلاح در هر لحظه‌ای وجود دارد آفتاب و هر کس به خدا در هر زمان توجه کند، انسان مؤمن و فعالی می‌شود. پس این امکان را بدهیم که نیروها بتوانند آلت‌رناتیو بشوند، بتوانند و اصلاح کنند خودشان را، و دو مرتبه به قدرت برسند. این هم یک توصیه‌ای بود که به نظر در این زمینه اشتباهاتی شده بود.

توصیه آخرم این است که واقعا از ظرفیت‌های خالی قانون اساسی استفاده شود. در قانون اساسی ثمره انقلاب، مردم‌سالاری، دین‌سالاری و خداسالاری وجود دارد؛ هم حاکمیت خدا و هم حاکمیت ملت. و به دلیل حضور این سه مولفه، قانون اساسی قانون غیربسته و قانون بازی است که مشمول آنتروپی و کهنوت نمی‌شود. البته گاهی با آرای مردم می‌تواند تازه‌تر هم بشود. بحث قانون اساسی را باید به صورت آکادمیک به طور مرتب ادامه داد. در چشم‌انداز ایران یکی از کارهای راهبردی‌مان همین آموزش قانون اساسی و ارزیابی قوت‌ها و نیز عدم انسجام‌های آن است. منتها دایماً هم اصرار می‌ورزیم که کار کارشناسی بر روی قانون اساسی نباید شائبه تجدیدنظر به خود بگیرد. هر چند در خود قانون هم، جایگاهی برای تجدیدنظر وجود دارد. راهکارهایش هم آن‌جا مشخص شده است. قانون اساسی اول هم با این که در قانون نوشته بود که تجدیدنظر نباید بشود، ولی خب شرایط طوری بود که به قانون اساسی دوم تبدیل شد. هر چه که می‌شود باید به زبان قانون باشد. این را در شماره‌های ۱ تا ۷ چشم‌انداز و حتی در شماره ۷۳ راه مجاهد هم کاملاً مطرح کردیم.